

ملت و انقلاب مشروطه

سارا محمود

رضاشاه بر این گرایش سوار شد و به تناقض موجود در حکومت پایان داد. و ماشین دولتی متمرکز را حول ناسیونالیسم قومی سازمان داد. هم تداوم انقلاب و هم تناقض موجود در حکومت با سرکوب خشن پایان یافت. از این رو اهداف مشروطه برای ایجاد دموکراسی سیاسی و ملت مدنی تحقق نیافت، اما سیاست حکومت کودتا برای ایجاد «ملت قومی واحد» هم شکست خورد.

این تحولات در بطن شرایط متحول جهانی که ایران مستقیماً از آن متأثر میشد صورت گرفت و قدرت‌های خارجی، ابتدا روسیه و انگلستان – و بعد انگلستان نقش مامای آن را ایفا کردند. مردم ایران که اکنون به صورت ملت هویت یافته بودند در مقابل رضا شاه قرار گرفتند. این شخص اکنون به تنهایی هر دو قدرتی را که انقلاب مشروطه در مقابله با آنها شکل گرفته بود نمایندگی می‌کرد. استبداد و استعمار سلسله پهلوی با این میراث تثبیت شد و ملت تازه پا گرفته، پیکار شکست خورده را با قالب جدید استعمار و استبداد از سر گرفت.

روحانیت در این انقلاب با نقش سنتی خود ظاهر شد؛ دفاع از حق مالکیت و شریعت و اُمت، که در اساس با ملت‌سازی و ناسیونالیسم در هر شکل آن بیگانه بود. انقلاب به شیوه دموکراتیک چالش خود را با آن به پیش برد و آن را به شدت تضعیف کرد. رضاه با خشونت با آن برخورد کرد و از این رو جای پای محکمی برای آن در جامعه باز کرد.

مقاله زیر بسط تحلیلی است که در این مقدمه از انقلاب مشروطیت و شکست آن ارائه شد با نگاهی از نزدیک به رویدادهای انقلاب، در پایان دستاوردها و نتایج دو نوع ملت‌سازی – براساس ملت‌خواهی مدرن و مدنی مشروطه و براساس حکومت مستبدانه و ناسیونالیسم قومی رضاشاه مورد مقایسه قرار خواهد گرفت.

جامعه هویت‌ها

انقلاب مشروطیت برجسته‌ترین مشخصه عصر جدید را به نمایش گذارد: توده‌ای شدن سیاست. حسن ارسنجانی در مورد این خصوصیت انقلاب مشروطه نوشت «انقلاب ایران از لحاظ راه‌پیمایی‌های صلح‌آمیز، گردهمایی‌های توده‌ای و اعتصابات عمومی در بین انقلاب‌های بورژوازی بی‌نظیر بود»^(۱) اگر نظر ارسنجانی را هم نپذیریم، نمی‌توان تردید کرد که در تاریخ بیداری ملل شدن و توده‌ای شدن سیاست در این بخش جهان، از انقلاب مشروطیت ایران مکرراً به عنوان یکی از برجسته‌ترین شاخص‌ها نام می‌برند.

توده‌ای که در انقلاب مشروطه خود را «ملت» خواند و تحت همین عنوان قدرت دربار و استعمار را به چالش طلبید و «حق طبیعی» خود را طلب کرد که بود؟

اشتباه است اگر برای پاسخ به این سؤال با دیده احساساتی و آرمانی به این توده بنگریم و یا از طریق تحلیل شکل واره و پرکردن جدول طبقاتی به شناخت آن نایل آئیم. هر دو این تحلیل‌ها از انقلاب مشروطیت که رایج است ما را به راه خطا خواهد بود. اولی در برخورد با واقعیتهای تاریخی به بی‌اعتقادی به مردم «که امروز برای مصدق هورا می‌کشند و فردا برای شاه» و نقش تاریخ‌ساز آنها و ستایش مبالغه‌آمیز روشنفکران می‌انجامد^(۲) و دومی تصویر ایستای طبقات را بجای دینامیسم مبارزه طبقاتی قرار می‌دهد و سعی می‌کند براساس تصویر واقعیت را بازسازی کند و بهمین جهت تصویر مخدوش از واقعیت بدست می‌دهد^(۳).

حقیقت این است که توده‌ای که در انقلاب مشروطه به پا خاست هنوز از تقسیم‌بندی‌هایی که

برکشد و با سایر ملتها برابر سازد، دومی تحقیر همه ملت‌های همسایه و ملیتهای درون خود از عرب، افغان، ترک و ترکمان را دستمایه عظمت خود می‌ساخت، دومی در برابر تقاضاهای ایالتی و ولایت گوشی شنوا داشت و به شکوفایی، حقوق ملی و منطقه‌ای فرصت می‌داد، اولی تلاش می‌کرد با ارتش و تانک همه را یک رنگ و یک زبان کرده و در برابر اقتدار مرکزی بر تسلیم وا دارد. اولی می‌خواست ملت روابط خود را با سرمایه و سیاست خارجی براساس منافع خود تنظیم کند، دومی سرمایه در سیاست خارجی را تکیه‌گاه خود قرار داده و ناگزیر سیاست و اقتصاد خود را براساس خواست آن تنظیم می‌کرد. در جریان انقلاب مرزهای روشنی بین دو نوع اندیشه در رابطه با ملت‌سازی، کشیده نشد. هم روشنفکران مشروطه خواه به تصورات مربوط به تشکیل ملت قومی آلوده بودند و هم آنها که بعد با سرکوب مشروطه ساختمان ملت قومی را آغاز کردند بسیاری از ارزش‌های مشروطه را به وام گرفته و به مثابه قالب بیرونی سیاست‌های خود مورد استفاده قرار دادند. این عجیب نبود، زیرا انقلاب باید به نوسازی جامعه‌ای می‌پرداخت که قدرت‌ها، سنت‌ها و ساختارهای مذهبی، قبیله‌ای و محلی چنان آن را حجره‌بندی کرده بود که شکستن این حجره و ایجاد یک هویت سیاسی مشترک خواه ناخواه در اولویت قرار می‌گرفت. از این رو هم روشنفکران پیشقراول دهه‌های آغازین و هم انقلابیون و فعالین مشروطه پس از شروع انقلاب تمرکزگرا بودند و از ایجاد و اقتدار مرکزی مبتنی بر دستگاه دولت مدرن و ایجاد ارتش ملی تحت تابعیت نهادهای مدنی برای دفاع از کشور دفاع می‌کردند. اما این تمرکزگرایی ضد دموکراتیک نبود، چنانکه در جریان بسط انقلاب خصلت دموکراتیک خود را در طرح درخشان انجمن‌های ایالتی و ولایتی به نمایش گذارد.

انقلاب آنقدر زورمند نبود که موانع اصلی پیش پای خود را درهم بشکند. اما آنقدر ضعیف نبود که دشمنانش بتوانند همه دستاوردهای آن را الگدمال کنند.

حق مردم بر حاکمیت در این انقلاب در قالب «حق ملت» مطرح شد و این حق در شکل حکومت مشروطه به طبقه حاکم تحمیل شد و ملت در قالب حقوقی هویت یافت، اما حکومت در دست طبقه بورژوا – ملاک باقی ماند. در چارچوب این قالب حقوقی مبارزه طبقاتی، صنفی، جنسی در ابعادی که در تاریخ ایران بی‌سابقه بود شکوفا شد. ملت نو میشد و مبارزه برای حقوق خود را در قالب اشکال مدرن به پیش می‌برد.

اما بورژوا – ملاکین که با دستیاری روحانیت حکومت می‌کردند با نظام کهنه سخت پیوند داشتند و قادر به نوسازی ساختار دولت بنحوی که بتواند مطالبات جدید را مهار یا سرکوب کند نبودند. تناقض شکل و محتوای حکومت به بحران همه جانبه‌ای دامن زد که کشور را در آستانه از هم پاشیدگی قرار داد. به این ترتیب حکومت بورژوا – ملاک نه تنها مبارزه در اشکال مدرن طبقاتی و مدنی را با تمام توان سرکوب می‌کرد، بلکه دستاورد بزرگ مشروطه – اتحاد حقوقی ملت – را در معرض نابودی قرار داده بود. قیام‌های ایالتی برای احیای مشروطه بعنوان راه حل مشکلاتی که حکومت بورژوا – ملاک برای مردم بوجود آورده بود و اعاده نظم و وحدت دموکراتیک در قالب حکومت ملی در متن این شرایط صورت می‌گیرد و به نوبه خود مسأله توزیع دموکراتیک قدرت بین ایالات برای تأمین دموکراسی و اصل خود حکومتی را مطرح می‌کند. این گسست از سنت تمرکزگرای مشروطه نبود، تکامل آن بود. مسأله ملی در رابطه با حقوق ملیتهای غیرهم‌زمان بعلمت عدم شکل‌گیری ساختارهای مدرن هنوز تکوین نیافته بود. بر عکس حکومتیان پیشدستی کرده و به ائتلاف وسیع برای سرکوب نیروهای دموکرات حول ناسیونالیسم قومی پرداختند.

در سراسر قرن ۱۳ جامعه را به هزار پاره تقسیم کرده بود رها نشده بود و از هویت خود آگاه نبود.

اکثریت جمعیت روستائیشین یا چادر نشین بودند. آبراهیمیان جمعیت شهر نشین را در نیمه دوم قرن ۱۹ کمتر از ۴۰ درصد بر آورد می کند^(۱). یک منبع این رقم را در حوالی سال ۱۳۰۰ حدود ۱۱ درصد ذکر کرده است^(۲). اغلب منابع در این امر که روستائیان به انقلاب کشیده نشدند، هم نظرند. زنان نیز در آن زمان هنوز دنده گم شده حضرت آدم محسوب می شوند.

ساختار جامعه شهری را که انقلاب مشروطیت در بطن آن رشد کرد با تقسیم بندی کلی به طبقات نمی توان تصویر کرد. از ۸۰ شهر تنها ۱۱ شهر بیش از ۲۵۰ هزار نفر جمعیت داشت و در این شهرها هم مردم براساس هویت های مذهبی، قومی و یا مرتبتی گروه بندی میشدند. ابراهیمیان تصویر روشنی از گروه بندی، شکاف و ستیز غیر طبقاتی در ایران قرن ۱۹ بدست می دهد که خواندنی است. به عنوان یک نمونه: کرمان با ۴۹۰۰۰ جمعیت محله های متعدد مجتهدی های دوازده امامی، کریم خانی، شیخی، صدفی، یهودی و زرتشتی، شیراز ۵ محله شرقی حیدری، پنج محله غربی نعمتی، یک محله یهودی، شوشتر با بیست هزار جمعیت ۴ محله حیدری و ۸ محله نعمتی، تبریز با ۱۰۰ هزار جمعیت ۱۳ محله شیخی، متشرحه، ۱۲ امامی مجتهدی و محلاتی که براساس ثروت و شغل تقسیم بندی میشد.^(۳)

این موزائیک فرهنگی، که در خیال طرفداران «هویت های فرهنگی» پست مدرن هم نمی گنجد، در ده های که انقلاب مشروطیت در ان آغاز می شود هم چنان رایج بود. قبیله، مذهب، فرقه های عقیدتی، تعلق محلی و امثال آن مردم را تحت «زعایت» خان و حاکم و کدخدا و ملا و ریش سفید و صاحب تکیه و لوطی و امثال آن به هزار پاره تقسیم کرده بود و مردم با همین هویت های مذهبی و قومی و محله ای خود را می شناختند و اگر حاکمی یا عالمی یا یک لوطی آنها را برای کسب منافع جدید یا حفظ منافع قدیم به جان هم نمی انداخت با همین هویت های گوناگون مجموعاً به مدارا کنار هم زندگی می کردند و البته از طریق خان یا ایلخان یا حاکم رعایای سلطان هم محسوب می شوند، هویت سیاسی از هویت فرهنگی و قومی جدا نبود.

برخی این مدارا و هم زیستی گروه های قومی و مذهبی در دوره قبل از مشروطیت را دلیل عدم وجود «مسأله ملی» در درون ملت ایران قبل از مشروطه خوانده اند. در حالی که حقیقت این است که در آن زمان، اساساً ملت به مفهومی که امروز می شناسیم یعنی جمعی با هویت سیاسی مشترک در ایران وجود نداشت. «هفتاد و دو ملت» وجود داشت که در آن مراد از ملت هر جمع انسانی می توانست باشد ـ گروه قومی یا مذهبی یا ساکنان یک شهرستان یا رعایای یک سلطان، اما ملت به مفهوم حقوقی و سیاسی وجود نداشت. کنشاکش قومی، محله ای وایلی در آن شرایط می توانست وجود داشته باشد، اما «مسأله ملی» نمی توانست شکل بگیرد. مسأله ملی تنها وقتی پدید می آید که ملت مدرن بوجود آید، یا در حال شکل گیری باشد. در آن صورت تقابل منافع می تواند رنگ ملی بگیرد و مسأله ملی را ایجاد کند. پادشاهان قاجار که حکومتشان از طریق ائتلاف با سران ایلات حفظ می کردند و وزیرانشان وزارتخانه نداشتند و دولتشان برنامه ای برای آموزش عمومی نداشت و ارتباطشان با ایالات و رعایا عمدتاً از طریق جمع آوری مالیات و عوارض به واسطه تیولدارو ایلخان بقرار می شد اصلحاکمی هم با ایالات بر سر شیوه اداره محلی و یا زبان یا مذهب پیدا نمی کردند. «خود مختاری» به کمال بود و خان ها و والی ها «سلطان» منطقه خود بودند. اگر خان یا «قیله عالم» در تهران می ساخت رعایای او رعایای سلطان قاجار بودند و هرگاه نمی ساخت و به دولت دیگر ـ معمولاً عثمانی یا روسیه ـ می پیوست یا مستقل حکمرانی می کرد آنها هم به رعایای حاکمی دیگر تبدیل می شدند.

در مجموع مردم ایران خود را در قالب هویت های گوناگون می شناختند نه در قالب ملت ایران، حتی در ۱۳۰۳ یعنی پس از آنکه انقلاب نفس های آخر را کشیده و رضاخان در کار تصرف کل دستگاه دولت است، کاظم زاده در ایران شهر می نویسد: «مشکل گروه گرایی جدی است ـ هرگاه در خارج از یک مسافر ایرانی ملیت او را بپرسند وی نام زادگاه و محله خود را خواهد گفت و نه نام افتخارآمیز کشورش.»^(۴) هر چند نویسنده ضد عرب و ضد اسلام و طرفدار دیکتاتوری بود، امّا تصویری که او ترسیم می کرد، صرفنظر از موضع سیاسی اش، با واقعیت انطباق داشت.

شاید تنها «هویت مشترک» موجود در آن زمان هویت مذهبی اکثریت شیعه بود. از نیمه دوم قرن ۱۹ دستگاه روحانیت شیعه مجدداً متمرکز شده و در آستانه انقلاب مرجعیت متمرکز شکل گرفته بود. بنابر این اگر چه فرقه های مذهبی متعدد در درون جامه شیعی به حیات خود ادامه می داند، امّا دستگاه عالیه روحانیت شیعه، اکثریت شیعه مذهب را با جلب وفاداری به خود بطرف هم گرایی سوق میداد، و این آن وفاداری است که انقلاب مشروطیت می بایست با آن هم دست و پنجم نرم کند.

به سوی خود آگاهی ملی

تحولات اقتصادی و اجتماعی که بستر اصلی انقلاب مشروطه را به وجود آوردند، در آثار و تحقیقات متعددی مورد بررسی قرار گرفته است و در این مقاله برای جلوگیری از دراز شدن مطلب روی آنها مکث نخواهد شد، تحولات اقتصادی، رشد بازرگانی داخلی و خارجی، تحول در نقش بازرگانان و مطالبات آنها،

گسترش ارتباطات بویژه تلگراف و افزایش تماس ایرانیان با اروپا آشنایی یا تحولات آنها و... نیاز به تحولات و اصلاحات در ساختار سیاسی و اجتماعی را به وجود آورده بود. در حقیقت مسأله اصلاحات نیم قرن قبل از مشروطه عنوان می شد. اصلاحات از بالا اگر پیش می رفت البته می توانست شرایط برای شکل گیری دولت مدرن و ملت را فراهم کند، ولی چنانکه قاعده است تلاش های محدود برخی از رجال از عباس میرزای ولی عهد تا قائم مقام و امیر کبیر و مستشار الدوله و دیگران به صخره سنگ دربار و نظام امتیازات خورد و عقیم ماند. جنبش های از پائین که عمدتاً در قالب مذهبی ظاهر میشد پس از سرکوب ها و استحاله درونی، عاقبت خود بر ایجاد گروه بندی های جدید و فرقه های متعدد کمک می کرد. بر بستر تحولات اجتماعی و اقتصادی عوامل زیر در ایجاد زمینه برای حرکت بسوی آگاهی ملی نقش بازی کردند:

«وقوف بر منافع خود» در مقابل «منافع بیگانه» به علت اعطای امتیازات حیرت انگیز به شرکتها و دولتهای خارجی که در واقع چیزی نبود به جز به گرو گذاشتن و فروش همه دارایی ها و اختیارات به خارجی ها برای ادامه حیات دربار این امر شرایط کسب و کار بازرگانان غنی و شرایط حیات مردم فقیر را یک جا تهدید می کرد. این امر زمینه را برای آگاهی به هویت خود به مثابه «ملت» فراهم می کرد، و دربار که این امتیازات را به خارجی ها اعطاء کرد. و بازرگانان را به چوپ می بست «اجنبی پرست» خوانده میشد.

«عدم تجزیه طبقاتی» این امکان را فراهم می آورد که آن اغنیاء و این فقرا در برابر «منافع بیگانه» و حاکم زورگو به هم نزدیک شوند و علیرغم تفاوت عظیم در ثروت و مقام «احساس اخوت» کرده و خود را در مقوله واحدی تعریف کنند.

انتقال تجربه ملل پیشرفته به صور مختلف: میراث دوره روشنگری مقدم بر انقلاب (میرزا آقاخان، سیدجمال الدین افغانی، طالبوف، ملکم خان..): گرایشات درباریان، رجال و بازرگانان آشنا به تحولات اروپا و ضیع الدوله، مشیروالدوله، وثوق الدوله، قوام السلطنه، از روشنفکران و مهاجران جدید حداقل نقطه اشتراک این سه گروه تشکیل دولت مبتنی بر قانون بعنوان دولت ملی بود. هر سه عامل به رشد آگاهی ملی کمک کرد، با وجود این عوامل مزبور نمی توانند به تنهایی به این سؤال مهم پاسخ دهند که چرا «ملت سازی» مشروطه خصلت انقلابی، مدرن و سکولار به خود گرفت. دفاع از منافع خودی، در مقابل بیگانه دو قشر گردن کلفت و صاحب اعتبار اجتماعی ـ روحانیت و بازرگانان معتبر ـ را در کنار توده فقیر قرار داد، دو قشری که به قدرت وابسته بودند و کیسه زرشان مخارج بست نشینی ها و ارتباطات و تجمعات را تأمین مینمود. مخالفت آنها که خود از مبانی قدرت سلطنت و اشرافیت هم بودند دربار را زهره ترک می کرد. این عامل یعنی مخالفت بخشی از اقشار و طبقات حاکم به بخش های محروم و ضعیف جرأت داد و به گیراندن جنبش کمک کرد. اما اگر جنبش با پای آنها حرکت می کرد به سرعت زمین گیر میشد. چنانکه در جنبش اتلانو در ۷۱-۱۲۷۰ که پیشقراول انقلاب مشروطه بود، رهبری روحانیت موجب شد که جنبش بعد از لغو قرارداد رژی متوقف شود. فراموش نباید کرد که شاهزادگان، رجال و بازرگانان ثروتمند چون ضیع الدوله و امین الضرب به شدت با دربار پیوند داشتند. ظرفیت اصلاح طلبی آنها را میشماردالوله اولین نخست وزیر مشروطه پس از تشکیل مجلس، کم و بیش روشن بیان کرد. او به سعدالدوله گفت «مشروطه و کنستی تیسیمون چیست. این جا مجلسی است که شاه عنایت فرموده که بنشینند و قانون وضع کنند، همین.»^(۵) بسیاری از اینان هم با شاهزادگان دربار و هم با سفارت های روس و انگلیس سر و سری داشتند و دائماً در حال معامله بودند و پای اغلب آنها در فساد غریبی که لانه شاهان را به لجن زار فساد تبدیل کرده بود گیر بود.

حتی میراث روشنفکری هم علیرغم وجود چهره های درخشانی مثل آخوندزاده با رادیکالیسم مشروطه تناسب نداشت. میرزا ملکم خان ناشر «قانون» برای انگلیس امتیازنامه گرفت و مدیر روزنامه حبل المتین از عین الدوله حمایت می کرد. دو عامل جنبش را از پایین به سرعت رادیکال کرد:

مردم که با مشاهده مخالفت روحانیون «عالیقدر»، بازرگانان «محترم» و «رجال» مشروطه خواه جرأت یافته و به میدان کشیده شدند، با سرعتی که برای طبقه عالیقدر و مشروطه خواه قابل کنترل نبود علیه ساختار قدرت موضع گرفتند. ساخت خان خانی دستگاه قاجار حداقل در شهرها به این امر کمک کرد. دولت یا «حکومت» دستگاه دور از دسترس و غیر قابل لمس نبود. حاکمان ووالیان که تمام باج بگیرها از والی و حاکم و مبارشر و داروغه و محتسب تا لوطی و زورخانه دار را در شهرها به خط کرده و بر سر مردم خراب می کردند مستقیم مقابل مشت آنها قرار داشتند. مردم از ستم و زور آنها بشدت زخمی بودند. فراموش نکنید که ستارخان که تا به آخر می گفت «من به نیروی سر و پا برهنگان به سرداری رسیدم» یک برادرش به دستور شجاع الدوله «اجنبی پرست» و برادر دیگرش به دستور و لیعهد مظفرالدین شاه و برای جلب رضایت روسیه به دار کشیده شدند^(۶). البته این حادثه استثنایی نبود. مردم بطور روزمره از جور حکام رنج می بردند. بهر حال جنبش مردم از آغاز نه فقط (امتیازات) بلکه حکومت استبداد را که به گفته آنها در خدمت «اجنبی» بود نشانه گرفت.

میراث روشنفکری در آستانه انقلاب تحت تأثیر شرایط جهانی به شدت ابعاد انقلابی به خود گرفت. اندیشه آزادی دیگر در مقطع انقلاب فرانسه و خواست قانون و آزادی‌های مدنی توقف نمی‌کرد. جنبش کارگری و سوسیالیستی مثل طوفانی به سوی شرق روان بود. اندیشه آزادی اکنون در میان انبوه کارگران مهاجر قفقاز که تعداد آن را تا ۳۰۰ هزار رقم می‌زنند آبدیده شده و وارد ایران می‌شد. رواج گرایش سوسیالیستی و برابری طلبانه در تمام دوره مشروطه قابل توجه است، تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه خود را سوسیالیست می‌داند:

«شما چرا بپا نمی‌خیزید، تا کی می‌خواهید حمال و نوکر زنان یا به عبارت درست‌تر آقا و مالک این بیچارگان (زنان) باشید؟ پس اگر این نظم برافتد و نظمی دیگر بیاید، من سوسیالیسم را برمیگزینم و با مدت سوسیالیست‌ها زندگی می‌کنم. هیچوقت با پول مردم خانه و پارک و اثاثیه و کالسه و... اتومبیل نمی‌خرم و مسلّم را نه ارتجاعی قرار می‌دهم و نه شخصی بلکه نوعی قرار می‌دادم.»^(۶)

ملک المتکلین، میرزا عباس قلی خان قزوینی و صو اسرائیل انکار مساوات‌طلبانه داشتند. اسکندری و علی میسو سوسیالیست بودند. ستارخان در قفقاز با اجتماعيون – عاميون کار کرده بود. خیابانی میخواست عناصر سالم ملت، یعنی «طبقات کارگر و زحمتکش» به حکومت برسند. فعالینی که اولین احزاب سوسیالیست و کمونیست ایران رادر همان دوره مشروطه تأسیس کردند خود از برجسته‌ترین فعالین و سازمانگران انقلاب بودند: رسول زاده، حیدرخان، پیشه‌وری و این دو عامل یعنی یک جنبش رادیکال ضد حکومتی و رادیکالیزه شدن جنبش اندیشه روشنگری تأثیر قاطعی بر روند ملت سازی در انقلاب مشروطه داشت:

۱- ملت در انقلاب مشروطه آن مفهوم عمیقاً دمکراتیکی را پیدا کرد که انقلاب کبیر فرانسه فرارویانده بود. برخلاف آنچه بعد در جنبش چپ ایران رایج شد، در انقلاب مشروطه تأثیر جنبش سوسیالیستی بی‌اعتنایی به ملت و ملت‌خواهی نبود، برعکس احیاء جوهر انقلابی آن بود که بعد از انقلاب فرانسه در غرب در ناسیونالیسم قومی منحل شده بود. ملت در مشروطه عبارت بود از مردم دارای حق حاکمیت. آن منبعی که حکومت باید مشروعیت خود را از او بگیرد نه از خدا. به این اعلامیه توجه کنید:

«آی اهالی ایران، ای فقرای کاسب ایران جمع شوید، اتفاق نمایید، خودتان را از دست این حاکمان خود مختار بی‌دین... خلاص نمایید... ظالم جبار لامذهب بی‌دین خلاصه نمایید. بر ریشه این بدتر از مردتان کربلای معلی تیشه بزنید - تا حریت گرفته سلطنت مشروطه تأسیس نموده، این لکه بیعاری زراذ از روی ملت و دولت بشوئید... زنده باد طرفداران حریت و ملت، نیست بود طرفداران استبداد.»

این اعلامیه از جمعیت مجاهدین (سوسیال – دمکرات) است که در اساسنامه خود «دفاع از شرف ملت و محافظت وطن مقدس از طریق مجلس ملی و بسط عدالت و اجرای مساوات» را در رأس برنامه قرار داده بود.^(۷) سلطنت «ودیعہ الهی» نیست. این مردم هستند که باید سلطنت مشروطه را «تأسیس» کنند. حق تأسیس حکومت توسط مردم. این انقلابی بود در رابطه سنتی بین مردم و حکومت در ایران و مردم عمیقاً به آن اعتقاد پیدا کردند.

۲- تکمیل مفهوم آزادی با مساوات به توده‌ای شدن انقلاب و برانگیختن «ملت» علیه حکوت متمولین کمک کرد. توده محروم آزادی را از طریق نیاز به رفع ظلم و تأمین برابری بهتر درک می‌کند تا از طریق طرح مطالبات حقوقی به شیوه انتزاعی.

به عرضحال مردم انزلی نگاه کنیم که در آن به «جنبش غیورانه مشروطه‌خواهی» تأکید رفته که «ملت را به طلب حقوق از دست رفته خود» برانگیخته:

«آنچه نفایس مملکت بود، رایگان مملکت معدوم نمودند [حال که چشم باز کردیم می‌بینیم نه علم داریم، نه صنعت، نه فلاح و نه ثروت]، بی‌ناموسان وطن فروش، جوی ثروت برای ما باقی نگذاشتند. مردم گدا، وضع پریشان، مریض‌خانه ناقص، معلم خانه بی‌پول و بی‌پرستار» حتی سران مقتدر ما که خود را «رب النوع» ما می‌دانند، صید ماهی را که «قوت لایموت» ماست، بر ما روا نمی‌دارند، و چون در طلب حقوق خود هستیم، آنان به طمع شخصی، شهری را «در عداد اشرار» قلمداد می‌کنند تا مقاصد خویش را پیش ببرند.^(۸)

۳- انتقال سنت سوسیال – دمکراسی مبنی بر سازماندهی توده‌ای، نباید تصور کرد تأثیر جنبش مساوات‌طلبانه و سوسیالیستی تنها در تبلیغ در سطح افکار عمومی بود. تعداد زیادی از محققین به فعالیت گسترده سوسیال دموکرات‌ها در سازماندهی جنبش اشاره کرده‌اند. «پاره‌ای از مهاجران ایرانی که خود مستقیماً در جریان انقلاب ۱۹۰۵ قرار داشتند و تحت تأثیر فعالیتهای احزاب سوسیال دمکرات آن سامان تجاری آموخته بودند همین که آواز انقلاب مشروطیت را شنیدند به سوی شهر و دیار خود سرازیر شدند. اینان به ویژه در شهرهای تبریز، تهران، مشهد، رشت و اصفهان سکنی گزیده، به فعالیت پرداختند.^(۹) این شهرها مرکز اصلی رشد جنبش مشروطه بود. این فعالین به تشکیل انجمن‌های دفاع

از مشروطه، اتحادیه، انجمن عباسی، سازمانهای صنفی، و محافل غیبی پرداختند و از طریق سازماندهی توده‌های در جهت گیری تظاهرات، راه‌پیمایی‌ها و تحصن‌ها تأثیر گذاشتند. حتی منابع آخوندها هم از «گزند» آنها در امان نبود.

تعییب فعالیت حیدر عمو اغلو – «معمار انقلاب»^(۱۰) در جریان انقلاب تصویر روشن‌تری از فعالیت این جناح رادیکال از مشروطه خواهان بدست می‌دهد. او قهرمان روی سکوها نیست، مرد سایه‌هاست و در همه مراکز عمده مشروطه‌خواهی سر و کله‌اش بعنوان سازمانگر تشکل‌ها و جنبش‌ها ظاهر می‌شود. در مشهد کوشش می‌کند کارگران را سازمان دهد، در تهران زمانی که انجمن‌های مشروطه‌خواه و صنفی ابزار اصلی انقلاب هستند، بزرگترین انجمن – انجمن آذربایجانی‌ها را با ۳۰۰۰ عضو تشکیل می‌دهد. در تبریز در سازماندهی مقاومت در برابر کودتای محمد علی شاه سر و کله مرکز غیبی او پیدا می‌شود و اساساً در طول جنبش آذربایجان فعال است، ستارخان می‌گوید «حرف حرف حیدرخان است»^(۱۱)، در گیلان در جنبش جنگل شرکت دارد. در تأمین نیروی نظامی باز سر و کله او پیدا است. انجمن آذربایجانیهای او ۷۰۰۰ نیروی مسلح برای دفاع از مشروطه و مجلس در مقابل توطئه نوری – محمدعلی شاه ارسال می‌کند. وقتی از یاکو نیروهای مسلح برای دفاع از مقاومت تبریز ارسال می‌شود اسم او به میان می‌آید، برای انقلابیون جنگل نیرو و مهمات تهیه می‌کند، در تبراندازی به کالسه محمدعلی‌شاه و در قضیه پارک اتابک اسم او در میان است.

روشن است که فعالیت سوسیال دمکرات‌ها بخشی از جنبش بود اما تردیدی نیست که فضای جهانی و رشد جنبش برابری در مجموع افکار آزادخواهانه را نسبت به دوره روشنفکری رادیکال کرده بود. رادیکال شدن سریع جنبش و رادیکال شدن اندیشه آزادی به سرعت روحانیون و بازرگانان و اشراف مشروطه طلب را که نخستین جرقه‌ها را برافروختند پشت سر گذاشت و گفتمان سکولار و انقلابی را بر جنبش حاکم کرد. «ملت»، «وطن» و «مشروطه» در زبان انقلاب مشروطه مفهومی عمیقاً انقلابی، دمکراتیک و مردمی گرفت که هیچ شباهتی با مقصود روحانیون و بازرگانان و اشراف مشروطه‌خواه از این مفاهیم نداشت، ملت خودش به معنای واقعی کلمه ضد استبداد و ضد استعمار شده بود نه در مفهومی که آخوند و بازرگان درک می‌کردند. روحیه ضد استبدادی و استقلال‌طلبانه بعد از امضای فرمان مشروطه سراسر ایران را فراگرفت این واقعیت را نشان می‌دهد.

«کنسول به ستارخان پیشنهاد کرد که بیری از کنسولخانه فرستاده شود و او بدر خانه خود زده و در زینهار دولت روس باشد، و نوید می‌داد که سرقره‌سورانی آذربایجان را از دولت ایران برای او بگیرد. ستارخان چنین گفت «جنرال کنسول» من می‌خواهم هفت دولت به زیر بیرق ایران بیایم. من زیر بیرق بیگانه نروم.»^(۱۲)

سرلسیل اسپرینگ رایس وزیر مختار بریتانیا در اردیبهشت خرداد ۱۲۸۶ چنین گزارش می‌دهد: حکام منفر ایالت‌ها یکی پس از دیگری اخراج می‌شدند... روحیه حقارت در برابر ستم و حتی در برابر هر نوع اقتدار در سراسر کشور شیوع می‌یابد. احساس استقلال به گسترده‌ترین مفهوم کلمه، احساس ملیت و حق مقاومت در برابر ستم و اداره امور توسط خود مردم، به سرعت در میان ایرانیان شایع می‌شود. این احساس در آذربایجان قوی‌تر است. در پایتخت نیز قوی است.^(۱۳)

و خبرنگاری به براون می‌گوید: «بنایی برای تعمیر بخانه وزیر رفت. وقتی وارد شد به وزیر سلام کرد. پیشخدمت از او خواست در برابر وزیر تعظیم کند. بنادر جواب گفت «عوام» مگر نمی‌دانی که ما حکومت مشروطه داریم و در حکومت مشروطه دیگر تعظیم وجود ندارد؟ «استقلال و آزادی به طرز حیرت‌انگیزی در مردم مشاهده می‌شود. نمی‌توان گفت این تغییر شخصیت ناگهانی چطور در این مردم پیدا شده است»^(۱۴)

این تغییر شخصیت در جریان پیکاری با شکوه که روحانیون، بازرگانان و اشراف مشروطه‌خواه در دریای عظمت آن مثل قایق چوبی کج و مچ می‌شدند، پیدا شده بود، پیکاری که خود آنها را نیز نشانه می‌گرفت: توصیفی که براون از زبان یک شاهد انگلیسی از مقابله نیروهای انقلاب با سازماندهی انجمن‌های مشروطه‌خواه و نیروهای ارتجاع به رهبری شیخ‌فضل‌الله در مجلس و توپخانه چند ماه قبل از به توپ بستن مجلس بدست می‌دهد گویاست:

«لحظه و صحنه بس تماشایی بود، چه نقطه اجتماع، خانه یزدان با آشیانه آرمان بندگان امجدش و مسجد در کنار یکدیگر قرار داشتند. درون و بیرون این دو ساختمان از شگفت‌ترین توده‌ای که روزگار کهن در برابر نیروی ستم اهریمن تیره‌گون تاکنون ندیده بود، پر بود. اروپا رفته‌گان با بقیه سفید آهاردار، آخوندها با عمامه سفید، سیدان با عمامه سبز و سیاه که نشانی از نیاکانشان است، کلاه تمدیان، دهقانان و کارگران، عبا پوشان بازاری همه در هم آمیخته در دلشان آتش مقدس فروزان است و در جنگی به سود آزادی به امید فداکاری گام نهاده‌اند. کیست که از روی غریزه فصل آتشین انترکارلایل را دربارہ روز فتح باستیل به یاد نیاورد؟»^(۱۵)

تغییر روحیه مردم از همان میان قابل مشاهده بود که به استقبال بست نشینان شاه

عبدالعظیم تحت هدایت مجتهدین طباطبائی و بهبهانی می‌روند و به جای تکبیر آسمان فریاد سر می‌دهند: «زنده باد ملت ایران». ناظم الاسلام کرمانی می‌نویسد عبارت «ملت ایران» تا آن هنگام هرگز در خیابانهای تهران شنیده نشده بود.^(۴)

مبارزه زنان برای آزادی، بخشی از این تلاش برای احراز «شخصیت» بود. از دوره روشنگری تلاش برای رشد آگاهی نسبت به حقوق زن آغاز شده بود. و روزنامه‌ها و کتابهایی که در خارج منتشر میشد به ترویج فکر آزادی زن می‌پرداختند. اما اکنون زنان خود دست بالا می‌زنند. از زمان قره‌العلین چنین تلاش آشکاری بی‌سابقه بود. در حکومت قاجار که به گفته هماناطق «خرید و فروش زنان رایج بود و خانواده‌ها به بهانه فقر و یا از بابت فقر دخترانشان را بین ۴۰-۳۰ تومان به اتباع خارجی می‌فروختند و... تنها شغلی که حکومت برای زنان به رسمیت می‌شناخت پیوستن به صنف فاحشه بود»^(۵) تا به آخر آپارتاید جنسی به کمال بود. در چنین شرایطی زنان پیشتان برای آزادی برخاسته بودند. در این جا هم آثار رادیکالیزه شدن فکر روشنگری را در فضای جدید جهانی می‌بینم، از تاج السلطنه سوسیالیست قبلاً نام بردم. رساله «معایب الرجال» بی‌بی خانم از زوایای دیگر این رادیکالیسم را به نمایش می‌گذارد. او در پاسخ رساله و «تأدیب نساوان» فرنگی مآبی صنعتی و ظاهری را به مسخره می‌کشد:

«این نصایح برای تأدیب ما نیست. برای اثبات ظلم بر مظلوم است»... یک عمر به ما آموختند. خداوند شما زبان را برای مردان آفرید تا کشت و زرع مردان باشید و نسل زیاد کنید که کاری دیگر از شما بعمل نخواهد آمد، خود را مستغرق هم می‌دانند غافل از اینکه نه تنها سولیزه که نیم ویلیزه هم نیستند، وگر نه ما می‌دانیم که در فرنگ زنان را مثل دسته گل نگاه می‌دارند. هر یک عالم به چندین علم‌اند. این مریبان نه تنها، برای ما کاری انجام نداده‌اند، بلکه مملکت را هم به نیستی کشانده‌اند، رجال نیستند و دجال‌اند. همه عمر گرنامه‌ی را بجای خدمت خلق، صرف راحت خود کردند. نه از خلق شرمی و نه از خالق آزر می‌دارند. به ما درس تقوی می‌دهند و خود فراموش می‌کنند که عبادت به جز خدمت خلق نیست. منظور از این تأدیب و تربیت ستمکاری مردان است.^(۶)

به گفته عبدالحسین ناهید، بی‌بی خانم مدرسه دوشیزگان، اولین مدرسه به سبک نوین برای دختران را در ۱۳۲۴ ق تأسیس می‌کند. شیخ فضل‌الله علیه آن فتوا می‌دهد و آخوندهای دیگر در شاه عبدالعظیم یست می‌نشینند.

مبارزه زنان برای آزادی ایران از استبداد و استعمار و برای آزادی خود در انقلاب مشروطه با هم در ارتباط مستقیم است و هر یک دیگری را به نحو تصاعدی تقویت می‌کند. برای دفاع از مشروطه تشکل‌های زنانه ایجاد می‌شود که از یک طرف از «دارلشورای مقدس ملی» و از «استقلال میهن» دفاع می‌کند، از طرف دیگر برای «تربیت نساوان».

برای دفاع از مشروطه انجمن‌های سری «زنانه» ایجاد می‌کنند که در بست‌نشینی‌ها شرکت دارند، آخوند مرتجع را در میدان توپخانه می‌کشند، مقاومت مسلحانه زنان علیه کودتای محمد علی شاه را در تبریز سازمان می‌دهند، علیه اولتیماتوم روس با سلاح به مجلس میروند و مجلسیان را تهدید می‌کنند که به او اولتیمامت‌ن ندهند. و «کمیته زنان»، «انجمن مخدرات»، «اتحادیه غیبی نساوان»و مدارس دخترانه باز می‌کنند که دفاع از حقوق زنان و ارتقاء موقعیت آنان را مستقیماً به مبارزه با استبدادو استعمارگره می‌زند. ملت بدون نیمه دوم ناقص است، انقلاب اولین تکان‌ها را برای بیداری ملت ایجاد می‌کند.

مبارزه برای دمکراسی و جامعه مدنی در قالب ملت

مبارزه برای آزادی در مشروطیت تماماً در خیابان‌ها و محله‌های تهران و ایالات پیش رفت و مجلس تحت فشار مستقیم، تنها پاره‌ای از دستاوردها را بازآتاب داد. این راز با شکوه در عین حال غم‌انگیز انقلاب مشروطیت بود. با شکوه زیر اهداف مشروطیت مثل مسئله‌ای در دل مردم ایران زنده ماند و با هر هوای تازه از نو سر می‌کشد و ملت برای تصرف دولت به پا می‌خیزد. غم‌انگیز از این رو که این وضعیت کار مبارزه برای آزادی را دشوار و دست مستبدین را در ایران برای خونریزی باز می‌گذاشته است.

در مجلسی که پس از توشیح فرمان مشروطیت تشکیل شده تعدادی از نمایندگان مردم بصورت نمایندگان اصناف و ایالات حضور داشتند، اما نمایندگانی که روح انقلاب را بازتاب دهند انگشت شمار بودند. اکثریت مجلس با نیروهای اشراف، بازرگانان و روحانیت بود. اما همین مجلس قانون اساسی و متمم آن را تصویب می‌کند که اساس آن بر رسمیت دادن به حاکمیت مردم و آزادی‌های پایه‌ای است. اگر چه آخوندها جرح و تعدیل‌های مهمی بر آن وارد می‌کنند. اما جوهر قانون اساسی بلژیک که پایه تهیه آن بود حفظ می‌شود. بعلاوه بعلت نقشی که ایالات در پیشروی انقلاب داشتند تغییر دیگری در قانون بلژیک بعمل می‌آید و انجمن‌های ایالتی و ولایتی برسمیت شناخته می‌شود و «اختیار نظارت تامه در اصلاحات راجع به منافع عمومی را رعایت حدود قوانین مقرره به آنها اعطا می‌شود. بعد از کودتای محمدعلی شاه وقتی که استبداد صغیر شکست می‌خورد و ارتش ایالات تهران را باز پس می‌گیرد

و مجلس دوم افتتاح می‌شود قوانین اندکی به نفع مردم (و به طرف حق رأی عمومی و حق برابر ایالات) اصلاح می‌شود. در حالی که ترکیب مجلس بیش از پیش به نفع محافظه‌کاران تغییر کرده بود. چگونه این امر میسر می‌شود؟ پاسخ این سؤال را به بهترین وجه می‌توان از خلال خاطراتی که مستشارالدوله تعریف می‌کند کشف کرد. او از جلسه‌ای سخن می‌گوید که مجلس بعد از قتل امین السلطان برگزار کرده بود.

محمدعلی شاه امین السلطان را که سه سال در تبعید بود از خارج فرا خوانده بود که او را به عنوان نخست‌وزیر تحمیل کند. او اکنون عابد شده بود و ادعا می‌کرد که در خارج با مشروطه‌خواهان در تماس بوده و از استبداد برگشته است. مجلس هم کلاه شرعی برای پذیرش او پیدا کرده بود و امین السلطان به مجلس می‌رفت تا مقام خود را به تثبیت کند که به ضرب گلوله عباس آقا طرف از انجمن غیبی از پا در می‌آید. مجلس دوسه نفر را گرفته و به عنوان مظنون در مجلس توقیف کرده بود.

«نظمیه توقیف شدگان را از مجلس می‌خواست... در مجلس از طرف بعضی‌ها از تسلیم آنها امتناع به عمل می‌آمد». مجلس جرأت تحویل مظنونین را نداشت. رئیس مجلس صنیع‌الدوله استعفا کرد، و وثوق‌الدوله نایب رئیس «مصلحت خود را در تمارض دید» و نمایندگان در مجلس جرأت رأی دادن نداشتند چرا؟ مستشارالدوله صحنه جلسه را چنین توصیف می‌کند: «رئیس التجار... به من گفت مجلس در حال مانده. جرات نمی‌کند رأی بدهد و التماس کرد که من بر دم و این سکوت را بشکنم. در جلسات دوره اول مجلس نمایندگان چند صنف در اطراف سالن بزرگ مرتبه فوقانی می‌نشستند و تماشاگران در یک طرف سالن و جوانان پرحرارت در توی درگاهها می‌ایستادند و نمایندگان را تحت رعب انظار خشم آلود خود می‌گرفتند. من از میان آنها راهی برای عبور خود باز کردم و داخل مجلس شدم و درصاف جلو نشستم. دیدم آقایان علما و نمایندگان همه به جلو خود خم شده‌اند و با نگاه کردن به گلپای قالی سعی دارند روی خود را به تماشاچیان نشان ندهند تا مبادا رأی آنها از قیافه‌شان معلوم شود و نایب رئیس پشت سر هم زنگ می‌زند و نمایندگان را به مذاکره و دادن رأی دعوت می‌کرد»^(۷) و مستشارالدوله با غرور توضیح می‌دهد که چگونه با حقه‌بازی نمایندگان را از مهلکه نجات می‌دهد. مردم نمایندگانی اندکی در مجلس داشتند. اما از آنجا که بودند، از خیابان، بر مجلس سایه افکندند.

نمونه گویای دیگر نامه «اتحاد غیبی نساوان» به مجلس برای تصویب متمم قانون اساسی است که همراه با تجمع مداوم دور ساختمان بهارستان برای فشار به مجلس است علیرغم طولانی شدن مقاله، نامه آنقدر خواندنی است که ارزش دارد به خلاصه‌ای از آن اشاره کنم:

«مدت ۱۴ ماه است که اوضاع مشروطه برپا شده، شب و روز عمر شریف خودمان را صرف خواندن روزنامه‌ها می‌کنیم که بفهمیم مجلس شورای ملی چه گفت و چه کرد... آیا می‌شود تصور کرد که مدت ۱۴ ماه این خلق بینوا این عبارت را بخواند و بشنود: انشاءالله پس فردا... آیا هنوز پس فردا متولد نشده است. آیا «این وکلا» نمی‌دانند که چشم این مردم به راه است که ببینند این حضرات با چه ید بیضایی از بهارستان بیرون می‌آیند... در این مدت یکی دو تا کار کوچک را اقلأ تمام کرده در مقام اجرا گذارید... اگر ما می‌خواستیم شاه ووزرا کار کنند، پس این بازی چه بود؟ پس این اردوهای بی‌دردمان چه بود؟ الحق معنی مشروطه و قانون همین است که می‌بینیم؟ معلوم می‌شود وکلای ما مجلس را برای تغفن خاطر خودشان برپا کرده‌اند. مجلس، پارلمنت برای اجرای قانون است. پس کو قانون شما؟ پلیس؟ چه شد؟ مجلس سنای شما کو؟ عدلیه شما کو؟ چرا راه ۶ ماهه راه ۶۰۰ سال طی می‌کنید؟... در مملکت دو چیز لازم است یا استبداد یا قانون، ما که نقدأ هیچکدام را نداریم... در مملکت زر و زور لازم است. زر که ندارید، پس شما وکلا زورتان بر ما ملت است؟ به چه دلیل توجه به حال این ملت ندارید... اگر چه زن هستیم و بقول آقایان ناقص عقل و در دریف بشر محسوب نمی‌شویم، از مرحمت پدران مان هم که فعل و کمالی نداریم ولی نادان در هر طبقه هست. امروز بر احدى پوشیده نیست که هر بیوه زنی به این مجلس دارالشورای ملی حق دارد و ما امروز حق خودمان را می‌خواهیم... امروز یک پسر یک مغز دارد... شاه یک مغز دارد. بنده هم که نماینده اتحادیه نساوانم یکی ... شما کجا از حال ما ضعفا خبر دارید، حالا دیگر تکلیف ما این است که فشار به وکلا بیاوریم و وکلا خود دانند با وزرا و وزرا با شاه. ما با شاه و وزیر کاری نداریم... اگر وکلا... می‌خواهند باز هم به همان ترتیب سابق پیش بروند، ما بتوسط همین عریضه خبر می‌دهیم که همه استعفا از کار خود بدهند و رسماً به توسط روزنامه ندای وطن به ماها خبر داده، هم روزی هم کار را بدست ما زنها واگذارند. ما وکلا را انتخاب می‌کنیم و وزراء را انتخاب می‌کنیم نه مثل شما که استغفا ناصرالملک را قبول کنیم و قوام‌الدوله را بجای او برقرار... قانون را صحیح می‌کنیم، نظمیه را صحیح می‌کنیم، حکام را تعیین می‌کنیم. دستورالعمل ولایت را می‌فرستیم. ریشه ظلم و استبداد را از بیخ می‌کنیم. ظالمین را قتل می‌کنیم. انبارهای جو و گندم منمولین را می‌شکنیم. کمپانی برای نان قرار می‌دهیم. خزانه‌های وزرا را که از خون خلق جمع و در سرداب‌ها گرد کرده‌اند، بیرون می‌آوریم. بانک ملی را برپا می‌کنیم. عثمانی را عقب می‌نشانیم. اسرای قوچان را عودت به خانه‌های خود می‌دهیم. قنوات شهری را صحیح می‌کنیم و آب سالم به مردم می‌خورانیم. کوچه را نظیف می‌کنیم. کسانی برای شهر معین می‌کنیم و بعد، ما از کار خود استعفا کرده. اعلام می‌کنیم بقیه را اصلاح کنند... بیشتر از این عرضی

نداریم. اتحادیه غیبی نسوان»^(۴)

البته مبارزه فقط در بالا و در فشار به مجلس محدود نمی‌شد. تشکیل مجلس مؤسسان همراه بود با انتحار مبارزه در شهرها. تشکیل انجمن‌های مشروطه‌خواه و انجمن‌های صنفی، تأسیس مجالس ملی در ایالات که باحکام دولتی درگیر می‌شوند، پیدایش محافل حزبی، انتشار نشریات و روزنامه‌های انقلابی، رشد گسترش اتحادیه‌ها، تأسیس مدارس و انجمن‌های زنان. حبل المتقین و صوراسرائیل به آخوندها و محدودیت‌های آنها بر قانون اساسی و اصل نظارت ۵ فقره علما حمله می‌کنند. روزنامه‌ها، نشریات، رسالات و برنامه‌های حزبی آزادی و دموکراسی را در ابعاد وسیع تشریح کرده و برای گسترش آنها و تأمین حقوق پایهای مردم فشار می‌آورند. فرقه مجاهدین (سوسیال دمکرات) از حکومت ملی، آزادی قلم و بیان و مجامع شخصی و آزادی شخصی، «حق رأی عمومی بدون فرق موقعیت، ملیت، و بدون تفاوت بین فقیر و غنی، انتخابات عمومی و برحسب تعداد جمعیت و نه بر حسب طبقات، انتخاب وزیران توسط مجلس و نه دربار، حقوق کارگران و اصلاحات ارضی»^(۵) دفاع می‌کرد. روزنامه پرتیاز ایران - جناح چپ مجلس دوم از مبارزه با فئوالیسم و وابستگی به سرمایه خارجی، حق رأی عمومی، انتخابات آزاد، مستقیم و مخفی، نابرابری شهروندان بدون توجه به مذهب و نژاد دفاع می‌کرد.^(۶) تکامل مفهوم ملت با گسترش حقوق شهروندی دو ستون اصلی مطالبات بود. رسول‌زاده در سر مقاله‌ای تحت عنوان «ما یک ملت هستیم» نوشت: «فقط ملی‌گرایی سد مطمئنی در برابر فرقه‌گرایی و استبداد سلطنتی است» و «جنبش مشروطه اجتماعات و گروه‌های بسیاری را متحد کرد و موجب سرنگونی رژیم استبدادی شد. برای اطمینان از عدم بازگشت چنین رژیمی دولت ایران باید همه شهروندان خود - مسلمان و یهود، مسیحی و زرتشتی، فارس و ترک را ایرانیان کامل، آزاد و برابر قلمداد کند.»^(۷) مبارزه با استعمار و لغو امتیازات بیگانگان، صنعتی کردن کشور، آموزش عمومی، آموزش زنان از محورهای عمده تبلیغات گروه‌های پیشرو بود. قانون کار برای تأمین حقوق کارگران و اصلاحات ارضی مرتباً مورد تأکید قرار می‌گرفت. مشروطه‌خواهان همچنین در این هنگام تمرکزگرا بودند و تلاش می‌کردند «ملت» را با مجهز کردن به یک دستگاه مدرن اداری و قوای نظامی که تحت کنترل مجلس باشد متحد کرده و در مقابل حکومت که همچنان بر نظام امتیازات و دستگاه نظامی وابسته به خود متکی بود، قوی کنند. از این روز نظام مالیاتی جدید دفاع می‌کردند و خواهان ایجاد یک قشون ملی از طریق نظام اجباری بودند که «در موقع عملیات خصمانه همسایگان و تجاوز به حدود و حقوق وطن و ملت، همه‌ی ابنای وطن مثل یک فرد واحد بتواند زندگی خود را در راه آن فدا کنند.» مشروطه‌خواهان هم چنین از آموزش زبان فارسی در تمام کشور دفاع می‌کردند.^(۸) آنها می‌خواستند با اتکاء بر این دستگاه مستقل و تحت کنترل مردم، کشور را از زیر «بیرق بیگانه» خارج کنند. در مجموع پس از برقراری مشروطه چارچوب حقوقی «ملت» در حرف و عمل بدین صورت تعریف می‌شود: دموکراسی و جامعه مدنی.

مجلس‌های اول و دوم در جهت خواست مشروطه‌خواهان مبنی بر ایجاد دستگاه دولت مدرن اقداماتی به عمل آوردند. تصمیم به تأسیس بانک ملی توسط مجلس اول و توافق با استخدام ۱۱ افسر سوئدی برای تشکیل ژاندارمری و ۱۶ کارشناس مالی به ریاست شوستر برای سازماندهی امور مالی در مجلس دوم از آن جمله بود. علاوه بر سازماندهی منظم و مدرن امور مردم، این اقدامات دو هدف فوری سیاسی را تعقیب می‌کرد: ۱- تضعیف مبانی قدرت و نفوذ «رجال» حاکم ۲- خلع ید از مقامات استعماری، یعنی چاره برای دو درد مشروطه‌خواهان، استبداد و استعمار. به همین جهت مشروطه‌خواهان مصرانه بر آنها فشار می‌کردند و تصویب آنها توسط مجلس نه تنها مورد تأیید نیروهای مرتقی قرار گرفت بلکه در مورد تأسیس بانک ملی یک جنبش بر شور توده‌ای برپا شد و در مورد شوستر که بعد به اولیمناتوم روسیه کشیده شد. زنان حتی به سلاح متوسل شدند. در هر حال تأسیس بانک ملی، تأسیس ژاندارمری مستقل و دستگاه مالی مستقل و خادم به مردم و همچنین انجمن‌های ایالتی از جمله مصوباتی بودند که به موضوع کشمکش بین استبداد و استعمار و نیروهای انقلاب مشروطه تبدیل شد.

مجلس‌های اول و دوم علیرغم اکثریت محافظه کار در مجموع خواسته‌های انقلاب را بازتاب میداد. از این رو مردم مجلس را «مقدس» می‌خواندند و سوسیال دمکراتها که رادیکال‌ترین نیروهای جنبش بودند در برنامه خود حفظ و مصونیت اساسی ملت و مجلس ملی و دفاع از «موجودیت مجلس، الی‌الابد» را در رأس وظایف خود می‌گذاشتند. در عین حال یادآوری می‌کنند «هیأت وزرا» در خور اعتماد نیست. اما حکومت طبقات دارا اختاپوس هشت پای است که چنگال‌هایش را در اعماق اجتماع فرو می‌برد. نجات «ملت» از چنگال‌های این اختاپوس به نیرویی بس توان‌مندتر از تأسیسات دموکراتیک در بالا نیازمند بود. چه رسد به مجلسی که ارتجاع کرسی خود را در آن محکم می‌کرد.

تولد هویت ملی - تولد هویت طبقاتی

ریشه درخت استبداد از ایران از زمان صفویه از دو منبع تغذیه کرده است: سلطنت و روحانیت. این امر در دنیای ماقبل مدرن همه جا قاعده بوده است. اما در ایران پدیده مزبور بنا به عواملی ابعاد فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند. از اواسط دوره قاجاریه یک نیروی سوم هم وارد صحنه می‌شود: قدرت‌های خارجی از آنجا

که این نیروی سوم بدون تکیه بر عوامل داخلی نمی‌توانست نقشی را که بعد گرفت بازی کند، فعلاً روی همان عوامل داخلی متمرکز می‌شویم.

مردم ایران اساساً اقتدار عمومی شده را در این دو - سلطنت و دیانت - باز می‌شناختند. اینها «دولت اول» و «دولت دوم» بودند و هر یک از آنها هم در «بالا» و «پایین» ابزارهای قدرت خود را جاسازی کرده بودند.

هر اقتدار عمومی شده‌ای برای خود «حق» به وجود می‌آورد و به منشاء احساس دوگانه‌ای در مردم تبدیل می‌شود: احساس ترس و اجبار از یک سو؛ تکلیف و احترام از سوی دیگر. جان فوران در مورد رابطه مردم و سلطنت نقل قولی از شاردن دارد که گویاست، هر چند که هر دو نویسنده علیرغم چند قرن فاصله این نقش را با دید «خاورشناسانه» توضیح می‌دهند:

«ایرانیان از خصلت تسلیم طلبانه‌ای برخوردارند که ناشی از مرتبه‌ای است که برای شاهان خود قایل می‌شوند. این حالت شاید در هیچ کجای جهان به اندازه ایران قوی نباشد. معتقدند که شاهان طبیعتاً خشن و بی‌داد گردند و باید آنها را از همین حیث پذیرفت، با وجود خشونت و بی‌عدالتی‌شان باید از آنان اطاعت کرد مگر در مواردی که برخلاف دین یا وجدان عمل کنند. تو گویی بیدادگری حق مطلق پادشاهان است. در بیان عامیانه وقتی می‌گویند «شاه‌بازی» منظورشان «اعمال خشونت و بی‌دادگری» است. همانطور که گفتیم ایرانیان تسلیم طلب‌ترین مردم روی زمین‌اند.»^(۹)

روحانیت همین رابطه را در تصویری وارونه به آسمان می‌برد و مردم را به اطاعت از اقتدار مطلق آسمانی و خدایان زمینی در چهره شاه و حاکم و مالک و والی می‌خواند و در درازای این خدمت جواز اقتدار خود را پاداش می‌گرفت، اقتداری که از مسیر پر و پیچ و خمی به «دولت مردم» تبدیل شد و داستان پرماجرایی «رقابت» سلطنت و روحانیت و اختلاف و ائتلاف این دو را در تاریخ ایران بوجود آورد.

در مجموع «خدا» و «شاه» در یک ترکیب مهیب فرهنگ حکومت طبقات دارا را بر مردم مسلط کرده بودند.

انقلاب مشروطیت چالش با هر دو نیرو را آغاز کرد، با یکی از رویرو و با دیگری از پهلو. اما این نیروها چنان پر زور و ریشه‌دار بودند که حتی تیر آن انقلاب بر توان هم نمی‌توانست بطور مستقیم ریشه آنها را نشانه بگیرد. در غرب چند قرن مبارزه پی در پی در اوضاع و احوال متفاوتی توانست آنها را از مرکز صحنه قدرت به حاشیه رانده و به دستگاه توجیه‌گر طبقه حاکم تبدیل کند.

انقلاب مشروطه از چنین پشتوانه عظیمی بی‌بهره بود، بنابراین چالش شکوهمند آن با سلطنت روحانیت با احتیاط و ملاحظه کاری آغاز شد.

در رابطه با سلطنت چنانکه می‌دانیم براندازی در دستور قرار نگرفت، بلکه محور برنامه عبارت بود از محدود و مشروط کردن آن مستبدین دربار و روحانیون پشتیبان آنها حتی همین پیشروی را با صلاح «بی‌دینی» می‌گویند و محدود کردن اقتدار سلطنت را «سست کردن بنیاد دین و اخلاق» و «بدعت کفر آمیز» می‌خواندند و آن را به نفوذ «اجنبی لامذهب» و «القائات ملکم بی‌دین ارمنی» نسبت می‌دادند.

در رابطه با روحانیت انقلاب ابتدا آن را تجزیه کرد و با بخشی به ائتلاف دست زد. بدون این امر گسترش دامنه انقلاب و توده‌ای شدن آن غیر قابل تصور بود. البته نقشه از قبل تنظیم شده‌ای برای پیشبرد این سیاست وجود نداشت، کافی بود پای انقلاب از زمین کنده نشود تا شرایط و ویژگی‌های آن تأثیر خود را بگذراند و چنانکه دیدیم در انقلاب مشروطیت در آغاز نه نیروهای انقلابی و نه نیروهای ارتجاعی رهبری فراگیر بر جنبش نداشتند، و جنبش به هیچ «بالایی» آویزان نبود و نمی‌توانست از واقعیت زمینی کنده شود.

بهر حال ائتلاف روحانیت با انقلاب دامنه جنبش را گسترش داد، اما اثرات محدود کننده خود را هم داشت. باقر مؤمنی در اثر خود «دین و دولت در عصر مشروطیت» نقش محدود کننده روحانیت بر قانون اساسی را به خوبی به نمایش گذارده است.^(۱۰) با وجود این باید به خاطر داشت خصلت روشنگرانه، مدنی و تجددخواهانه انقلاب بر محافظه کاری و سنت‌گرایی ارتجاعی روحانیت غلبه کرد. فراموش نکنیم در آن انقلاب بزرگ سر آخوند گردن کلفتی مثل فضل‌الله نوری به حکم دادگاهی که مجلس برپا کرد بر دار رفت. آنهم در زمانی که مجلس ریاست «نظمیه» را به پیرم خان ارمنی سپرده بود. بی‌شک اگر انقلاب پیش می‌رفت با شیوه‌های دمکراتیک خود می‌توانست ریشه قدرت سلطنت و روحانیت را از پایین بروید و درخت استبداد را در این خاک از دو منبع اصلی تغذیه خود محروم کند.

در هر حال در انقلاب مشروطه محدود و مشروط کردن سلطنت و تضعیف روحانیت در رأس برنامه قرار گرفت. نه براندازی اقتدار آنها، زیرا برای براندازی آنها به بسیج عظیم‌تری از نیروی توده نیازمند بود. کدام توده‌ها؟ اینجاست که یکبار دیگر باید به سؤالی که در آغاز این نوشته طرح شد و پاسخ آن توجه کرد. بیش از ۸۰ درصد جمعیت دهقان و بستانکار بودند و هنوز نیروی آنها برای انقلاب بسیج

نشده بود. در شهرها هم علیرغم شرکت وسیع مردم در انقلاب این زنان و مردانی که انقلاب بر دوش آنها به پیش برده می‌شد «همان حاشیه‌ای‌ترین‌های جامعه که در حاشیه انقلاب باقی ماندند» از هویت خود آگاه نبودند و فاقد «شخصیت» اجتماعی بودند. قوم‌السلطنه جا نور هفت خطی که هم اعلامیه مشروطه را نوشت هم با دربار مستبدین و قوانین سردسری داشت هم بعد با سردار کودتاجی روی هم ریخت و وثوق‌الدوله که آن قرارداد مغفور را امضا کرد و ایران را با دریافت رشوه‌ای ناچیز فروخت و همه سلطنه‌ها، دوله‌ها و آیات عظام مشروطه‌خواه با آن بنایی که فکر می‌کرد در مشروطه تعظیم وجود ندارد و عمله‌هایی که خانه‌های اینها را می‌ساختند در چارچوب ملتی که می‌رفت شکل بگیرد «اخوی» محسوب می‌شدند. این ملت هنوز «گونی سبب‌مینی» بود. و ملتی که «گونی سبب‌مینی» باشد فاصله زیادی با «امت» ندارد و به راحتی می‌توان آن را تحت «زعامت» و «ولایت» شخصیت‌های عظیم در آورد که بالای سرش می‌نشینند و شاهانه و خدا گونه بر او حکومت می‌کنند.

انقلاب برای آنکه به سوی براندازی اقتدار سلطنتی روحانی حرکت کند باید گسترش می‌یافت، دهقانان و بستانکاران را در برمی‌گرفت و زنان و مردان در شهر و روستا را به هویت خود آگاه می‌کرد. برای اینکه انقلاب بتواند از پس سلطنت و روحانیت برآید و آنها را «براندازد» باید روستائیان، زنان، کارگران، اصناف ... درمی‌یافتند که خدا در قالب خان، ایلخان، پدر و شوهر، سرمایه‌داران و ریش سفیدان و روحانیون در مزرعه، و خانه و کارخانه و مسجد بر آنها حکومت می‌کنند. این آگاهی ریشه اقتدار سلطنت و روحانیت را نشانه می‌رفت و بدون این آگاهی روستایی اسیرخان بود و بستانکار و چادر نشین اسیر رئیس قبیله و زن برده مرد و شهر روستا گرفتار آخوند و والی و شاه.

انقلاب مشروطیت و تولد «ملت» و آگاهی ملت بر حقوق خود نخستین جرقه‌های آگاهی طبقاتی و جنسی را نیز برافروخت. با انقلاب مشروطه و در چارچوب حقوق اساسی ملت برای اولین بار در تاریخ ایران دهقانان، کارگران، زنان، معلمان ... بنام خود برای دفاع از حقوق خود بپاخواستند و نهادهایی ساختند که مرز هویت آنها را از هویت ستمگر متمایز می‌کرد. در مقابل همه مرتجعینی که بر بهره‌کشی از مردم متکی بودند از اشراف مسبب تا اشراف مشروطه‌خواه، از روحانیت متشرع تا روحانیت مشروطه طلب، از رجال سنتی تا رجال مدرن و نیروهای استعمار جدا جدا یا کنار هم با تمام قوا علیه این بیداری مردم و حرکت آنها برای دفاع از حقوقشان بپاخواستند.

این گر رنکارنگ و متنوع در منبر و مجلس شورای ملی و روزنامه و سفارت انگلیس و آمریکا نسبت به خطر «بی‌نظمی» و بعدها «بلشویزم» هشدار می‌دادند.

پیکار واقعی و آخرین نبرد مشروطه در این جبهه انجام گرفت و این آن نبردی است که ارتجاع پس از شکست کامل انقلاب از تاریخ مشروطه حذف کرده است. نسل‌های پی‌درپی در روایت رسمی انقلاب مشروطیت نام‌های قهرمانان و آیات عظام در یک طرف و قاجاریه در طرف دیگر را می‌شنوند، اما داستان واقعی انقلاب از آنها پنهان نگه داشته می‌شود. «همین جا لازم است از زحمات کسانی چون هماناقل، عبدالحسین ناهید و رحیم رئیس بنا، باقر مؤمنی، فریدون آدمیت و انبوهی از زحمات‌گشان فکری دیگر قدردانی کرد که در دوره‌های دفن تاریخ توسط روایت رسمی بخش‌هایی از تاریخ واقعی را از این دستبرد بزرگ نجات داده و در مقابل روایت رسمی گذاشتند.»

بهر حال در تاریخ واقعی، طبقات و اقشار مختلف «ملت» در متن جنبش عمومی پا به میدان گذاشتند و دهقانان، کارگران، زنان و دیگر اقشار به نام صاحبان شخصی حقوق مشخص. شخصیت و هویت پیدا کردند. طبقات حاکم نیز دیگر نمی‌توانستند پشت شعار کلی مشروطه‌خواهی خود را پنهان کنند و با هویت واقعی خود در مقابل مردم ظاهر شدند. این پدیده که از آغاز انقلاب شروع شده بود بعد از مجلس دوم شدت گرفت.

مبارزه دهقانان عمدتاً در شمال ایران گسترش یافت. زیرا هم زمینه‌های اقتصادی در آنجا مساعد بود و هم جنبش مشروطه در آن نفوذ عمیق داشت. فریدون آدمیت تصویر روشنی از این مبارزه به دست می‌دهد: دهقانان می‌گفتند «ما دیگر مال‌الاجاره نمی‌دهیم».

... «مأمورین حکومتی و نوکرهای مالکین را همیشه چوب می‌زنند و مجبور به فرار می‌کند»، نماینده مجلس روحیه آنها را چنین توصیف می‌کرد: «با آزادی ملت... رعیت بندگی همجنس خودش را قبول نمی‌کند». ملاکان به مجلس تلگراف فرستادند: «رعایای گیلان همچو فرض کرده‌اند که معنی سلطنت مشروطه بالمره آزاد بودن است... سرکشی می‌کنند... خود را مسئول تعمیر اراضی نمی‌شناسند... متواری شده‌اند. تمام رعیت خانه‌ها مختل شده. عموم ملت حتی دهات از کار دست کشیده‌اند، هر دقیقه هیجان مردم بیشتر می‌شود»

ملاکین، بازرگانان، روحانیت و کارگزاران دولت علیه انگلیس در مورد جنبش دهقانی ارزیابی و نظر مشترکی داشتند:

فرانزوما از بزرگ‌ترین ملاکین کشور و نماینده مجلس اول می‌گفت: «رعیت ما علم ندارد و نمی‌داند معنی مشروطیت چیست و همچو می‌پندارد که باید مال مردم را خورد و بهره شرعی مالک را هم

نداد. مباشر من از مراغه نوشته است که رعیت هیچ نمی‌دهند. بهر حال فعلاً کسی نمی‌تواند بهره ملکی خود را ضبط نماید. [مگر نه اینکه به حکم شریعت هر کس هر قدر مال دارد، مال خودش است. امروز تمام این نزاع‌ها بر سر همین است که فقیر با غنی مساوی باشد و بی‌دین و دین‌دار برابر. دین هرج و مرج است،»

صنیع‌الدوله بازرگان و سرمایه‌دار بزرگ و رئیس مجلس اول می‌گفت: «در اینکه قبل از این مستبدین ظلم می‌کردند، حرفی نیست. ولی حالا می‌خواهند مال خود را ببرند، هرج و مرج هم نشود.» سید محمد طباطبایی روحانی مشروطه‌خواه به دهقانان تنکابن پیغام می‌داد: «مقصد از زحمات تأسیس مجلس رفع ظلم بود. شماها این عنوان را اسباب ظلم قرار داده‌اید... دست از شرارت بردارید، والا دولت مجازات خواهد داد، و ماها مداخله نخواهیم کرد.»

وزیر مختار انگلیس سر اسپرنیک رایس و مارلینگ به وزارت متبوعه خود گزارش می‌دهند: «جنبش دهقانی علیه ملاکان در گرفته است» و «تصور غریبی طبقات پایین مردم و طبقه زارع نسبت به حکومت مشروطه دارند. البته به آنان القاء گشته که پس از این حکمرانی به اراده مردم است، نه به رأی با شاه، و از آنجا که به نظر آن طبقات اخذ مالیات دلالت می‌کرد بر زورستانی به نفع شخص پادشاه و حکمرانان ولایات، می‌پرسند حالا که مشروطیت برقرار گشته و شهریار همه کاره نیست، اساساً چرا باید مالیات داد؟»

مجلس اول زیر فشار انقلاب اقدامات محدودی در زمینه لغو تبول داری، تعدیل مالیات و نسخ زورستانی از زارع انجام داد اما اتحاد نامقدس با تمام قوت به دفاع از نظام ارباب و رعیتی برخاست. به گفته آدمیت «گویا افسون مالکیت زبان مجلسیان را یک سره بسته بود» و مجلس چپ و راست به دهقانان پیغام داد: «مجلس ملی نخواهد گذاشت که رعایا مال مالکین را بخورند»، «مجلس خواهش می‌نماید که اصول مشروطیت را به مردم بفهمانند، و رفع این اغتشاشات را نمایند.»^(۳)

با وجود این نباید تصور کرد که این تصمیمات مجلس بود که از گسترش انقلاب در میان دهقانان و روستائیان در سراسر کشور جلوگیری کرد.

دهقانان در ایران – مثل سایر نقاط جهان – به تنهایی قادر به در هم شکستن نظامی که آنها را در اسارت می‌گرفت نبودند در انقلاب مشروطه نیز تنهادر نقاطی از ایران مبارزه دهقان گسترش یافت که جنبش طبقات شهری در آنها ریشه گرفته بود. اکثریت دهقانان و چادر نشینان همچنان در سیاهچال قرون وسطانی و در اسارت خان‌ها و روسای ایل ماندند و خود را نه با هویت اجتماعی و حقوق شهروندی بلکه با هویت ارباب و رئیس قبیله باز می‌شناختند، به همین دلیل حتی وقتی مجلس دوم قانون انتخابات را کمی بطرف حق رأی عمومی اصلاح کرد و بر تعداد کرسی‌های ایالات نیز افزود، ترکیب مجلس باز به نفع ملاکین، خان‌ها و رؤسای قبایل افزایش یافت. امری که تا سالها وسیله تغذیه و تدارک انتخابات‌های کاذب دو شاه پهلوی را فراهم می‌کرد و کسانی چون مصدق و دهخدا که مدافع حقوق مردم بودند گناه را به گردن حق رأی عمومی می‌گذاشتند که دست دربار و خان‌های مرتجع را باز می‌گذازد تا رعایای خود را برای انتخابات بسیج کنند. البته گناه از حق رأی عمومی نبود. عدم گسترش انقلاب به وسیع‌ترین بخش جامعه ایران نه تنها یکی از مهم‌ترین عوامل شکست انقلاب مشروطیت بود بلکه تا همین امروز یک مسأله کلیدی برای درک حیات پرتلاطم کشور و حتی تحولات آتی آن بشمار می‌رود، البته اکثریت جامعه آن دهقان نظام ارباب و رعیتی باقی نماند و در تحولات گسترده اقتصادی و اجتماعی دوره پهلوی بخش عظیمی از آن با جمعیت حاشیه شهر تبدیل شد، چنانکه در تحولات باز هم گسترده بعد از انقلاب در دوره ج – بخش مهمی از آن به نیروی بی‌آینده ایران و جمعیت بیکاران استحاله یافته‌اند. بخشی که نیروهای ارتجاعی ایرانی و غیرایرانی مصرانه مایلند هویت طبقاتی آنها را در هویت‌های فرهنگی و تقسیم‌بندی‌های سنتی گم کنند. چون بیداری و حرکت آنها بر مبنای هویت طبقاتی‌شان می‌تواند راه برون رفت از فاجعه تسلط آخوند را بر مبنای دمکراتیک رقم بزند و سرانجام اهداف انقلاب مشروطه ایران را به تحقق برساند و بیدار نشدن و محو شدن آنها در هویت‌های فرعی یا جعلی می‌تواند ته مانده دستاوردهای انقلاب مشروطه را نابود کند و هر دو حالت تأثیری بس تکان دهنده‌تر از انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفت بر خاورمیانه خواهد گذازد. البته این مسأله کلیدی آنقدر مهم است که نه یک مقاله بلکه انبوهی پژوهش و تحلیل را باید روی آن متمرکز کرد. اینجا چون به ریشه‌های مسایل ایران مدرن پرداخته شده است جا داشت اشاره‌ای به آن شود.

اگر جنبش دهقانان به سرعت سرکوب شد و در بسیار نقاط اصلاً یا نگرفت، جنبش کارگری به سرعت رشد یافت و با جان سختی حتی پس از مجلس دوم تا کودتا و نیز چند سال بعد از آن به حرکت و مقاومت خود ادامه داد. فریدون آدمیت از آغاز تحرک اجتماعی میان قایقرانان و کرجی‌رانان و ماهی‌گیران انزلی از بدو انقلاب گزارش خواندنی داده است.

ضمناً و تهدید قایقرانان به امتناع از حمل کالاهای روسی را تحسین تهدید به اعصاب کارگری در ایران میداند. باگسترش مبارزات کارگری ابتدا اتحادیه‌ها در رشته‌های مختلف و بعد تشکل

سراسری در تهران تشکیل می‌شود. جلیل محمودی و ناصر سعیدی در «شوق یک خیز بلند...» گزارش جمع و جور و جالبی درباره فعالیت سازمان یافته کارگری در عصر مشروطیت بدست می‌دهند که در اینجا فقط به ذکر نمونه‌هایی از آن اکتفا می‌شود.

بیشتر اتحادیه‌ها در مراکز مشروطه یعنی تهران، آذربایجان و گیلان ولی هم چنین شهرهای دیگر ایجاد شدند. در تبریز با ۳۰ هزار کارگر، سه هزار کارگر در اتحایه‌ها متشکل شدند، در رشت با ۱۵ هزار کارگر، سه هزار نفر عضو اتحادیه بودند. در انزلی و حومه آن ۹ هزار کارگر (۳۰درصد روس) عضو اتحادیه کارگران ماهیگیر بودند. اتحادیه‌ها در عمل رهبری مبارزه مغازه‌داران کوچک با مالکین بزرگ را نیز در دست گرفت. بنابر گزارش سلطان‌زاده اتحادیه کارگری تبریز از این طریق «۱۲هزار عضو» گرد آورده بود^(۴۱). شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران، که در نیمه دوم ۱۳۰۰ در تهران تشکیل شد حدود ۸۵۰۰ عضو داشت و ۱۶ درصد کل کارگران تهران عضو آن بودند. این شورا به مرور ۹ اتحادیه را بهیم پیوند داد. اتحادیه کارکنان چاپ، نانوائیان، کفاشان، دلاکان، داروسازان، کارگران ساختمانی، خیاطان، نساجان. کارکنان پست و تلگراف و اتحادیه معلمان نیز به شورا پیوستند^(۴۲). آن اقشاری هم که مجلس اول آنها را از شرکت در انتخابات محروم نموده بود «عمله‌جات»، «خرکچی» و... خود را از طریق متشکل شدن در اتحادیه به اعضای صاحب حق و مدعی ملت تبدیل می‌کردند.

حالا اتحادیه‌ها بجای تعریف رمانتیک و کلی مفهوم روشن‌تری از ملت بر مبنای مطالبات خود بدست می‌دادند. «حقیقت» ارگان شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران در مطلبی در دفاع از تعطیلی اول ماه مه ـ که اولین بار توسط این شورا مطرح شده بود، «ملت» را این طور تعریف می‌کند:

«اول ماه مه باید تعطیل شود. این تعطیل هرج و مرج نیست، این تعطیل انقلاب هم نیست. این تعطیل است که باید ملت از حکومت با زور حقوق خود را مسترد دارد. این عید نیست بلکه روز دادخواهی است. این روزی است که دولت باید موجودیت ملت را بفهمد. باید به حکومت فهماند که تو نوکر ملت هستی باید موافق خواهش ملت رفتار کنی. تو نمی‌توانی از آزادی قلم، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات جلوگیری کنی. زیرا آن حق مشروع ملت است. تو نباید بدون رضا و خواهش ملت بر خلاف مصالح ملت با اجانب معاهده عقد کنی. زیر آن حق را ملت به تو نداده است. تو نباید و نمی‌توانی حکومت را برای شخص خودت آلت استفاده قرار داده، اولاد و اتباع خود را وکیل کنی و قوم و خویش را در ادارات دولتی جایجا نمایی.»^(۴۳) روزنامه‌ای که این مفهوم مدرن از ملت و جامعه مدنی را ترویج می‌کرد روزانه ۴۰۰۰ نسخه تک فروشی داشت و روزنامه‌ای کارگری بود. شهروندانی که در اتحادیه‌های مستقل صاحب هویت و اعتبار اجتماعی بودند، حقوق خود را گدایی نمی‌کردند، بلکه آن را مستقیماً به حقوق طبیعی در جامعه مدنی ارتباط می‌دادند. و این حقیقت را به نمایش می‌گذاشتند که فقر کارگر یعنی فقر جامعه مدنی. با اعتصاب معلمان در دیماه ۱۳۰۰ در اعتراض به ۶ ماه عقب افتادن حقوق خود معلمان با احتراز پرچم سیاه رنگی که عبارت «احتضار معارف» روی آن نقش بسته بود، در میدان توپخانه گرد هم آمدند و فریادهای «زنده باد معارف!» و «یا مرگ یا معارف» سر دادند. و وقتی «سردار معظم خراسانی و تیمورتاش» در مجلس شورای ملی ضمن حمله به معلمان گفت «من استخوان پوسیده یک سرباز را با بیست معلم عوض نمی‌کنم»، «حقیقت» ارگان شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران «ضمن افسوس از این واقعیت دردناک که هنوز هم کسانی که تا دیروز سند فروختن ایران را امضاء می‌کردند، بر مقررات جامعه حاکمند»، در پاسخ به تیمورتاش نوشت «ما استخوان پوسیده‌ی یک معلم را به صد نفر از امثال سر کار نمی‌فروشیم.»^(۴۴)

ایران آزاد بدون زن آزاد ساخته نمی‌شد در صفحات قبل نمونه‌هایی از شرکت زنان را در انقلاب مشروطه دیدیم، با گسترش مبارزه ملی، زنان نیز با هویت مستقل و احقاق حقوق به نام و اعتبار خود، به متشکل کردن خود می‌پرداختند. دو رو بر سال ۱۳۰۰ ـ که مقدمات روی کار آمدن رضاشاه فراهم شده بود، مبارزات زنان در شهرها به معنای واقعی در حال شکوفایی بود. به نمونه‌هایی از مجموعه گردآوری شده توسط عبدالعسین ناهید اشاره می‌کنم: «انجمن مخدرات وطن» که به ریاست آغا بیگم در ۱۳۲۸ هـ ـ ق تأسیس شد و هدف خود را «استقلال میهن، مخالفت با وام گرفتن از بیگانگان، جلوگیری از خرید کالای خارجی» اعلام کرده بود برای دختران کم چیز در ولی آباد تهران مدرسه شبانه‌روزی باز کرده بود و صد دانش آموز در آن به رایگان تحصیل می‌کردند. بعد خواهیم دید چرا تمام مبارزات دمکراتیک و طبقاتی اولین دوره انجم زنان مریم عمید در تهران که روزنامه شکوفه ارگان آن بود، هدف خود را «ترویج مصرف اشیاء ساخت ایران، ترقی صنایع هنری دختران ...» اعلام می‌کرد. این انجمن ۵ هفته بعد از تأسیس ۵۰۰۰ عضو گرفته بود. «شکوفه» تساوی حقوق زن و مرد، گسترش آگاهی زنان، تشویق آنان به کسب علم، مبارزه با نفوذ بیگانه در ایران. اعتراض علیه ازدواج‌های قبل از سن بلوغ دختران و ... را تبلیغ می‌کرد. مریم عمید دو مدرسه دخترانه دیگر را در تهران تأسیس کرده بود.

«انجمن حرمت نسوان، قبل از جنگ اول تأسیس شد که به مردان نیز اجازه شرکت در جلسات می‌داد. که گاهی پیشبرد در شرایط آپارتاید جنسی بود. تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه، از مبارزان

برجسته احقاق زن در عصر مشروطه عضو این انجمن بود.»

در اصفهان مدرسه دخترانه تحت عنوان «مکتب خانه شرعیات» در ۱۲۹۶ توسط صدیقه دولت آبادی تأسیس شد که توسط دولت به تعطیلی کشیده شد، ولی دولت آبادی یکسال بعد شرکت خواتین اصفهان و روزنامه زبان زنان را منتشر کرد که سه سال منتشر می‌شد به گفته ناهید «زبان زنان ناشر افکار زنان اصفهان و سنگر پیکار با نادانی و نابرابری جنسی و مبلغ اصول دموکراسی و سوسیالیسم بود» و سرانجام قربانی قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله شد. صدیقه دولت آبادی در ۱۳۰۰ «انجمن آزمایش بانوان» را بنیان گذاشت و دبستانی جهت دختران بی‌بضاعت تأسیس نمود.

در رشت انجمن «پیک سعادت زنان» در ۱۳۰۰ تشکیل شد. این انجمن برای اولین بار در ایران ۸ مارس را بعنوان روز بین‌المللی زن برگزار کرد. انجمن «با تأسیس کلاس اکابر، دبستان، کتابخانه، قرائت خانه، سخنرانی و دادن نمایش در تئویر افکار زنان ...» کوشش می‌کرد.

«انجمن نسوان وطن‌خواه» در تهران در ۱۳۰۲ به کمک محترم اسکندری سازمان داده شد. این انجمن بیمارستانی برای زنان فقیر تأسیس کرده بود. دختران تنها را نگهداری می‌کرد و خواهان ارتقاء «سطح فرهنگ زنان» به دست آوردن حقوق زن بویژه رفح حجاب و ترویج کالاهای ایرانی بود»، «انتشار مجله، تأسیس کلاسهای اکابر و تشکیل مجالس سخنرانی» از جمله دیگر کارهای انجمن بود. برگزاری تأثر و تأسیس کلاسهای اکابر از محل در آمد تأثر از کارهای آن بشمار می‌آید. این لیست را می‌توان ادامه داد.

جنبش شهری از جنبش روستاها بسیار جاندارتر بود و ائتلاف ارتجاعی حاکم از دو طریق به مبارزه با آن برخاست. از یک طرف نهادهای تازه تأسیس شدهٔ مشروطه در مجلس و دولت را که در اختیار گرفته بود به کار انداخت ـ قوام السلطنه‌ها، وثوق الدوله‌ها، سید یعقوب‌ها، تیمورتاش‌ها، ادیب السلطنه‌ها، مجلس، نظمی، «قانون» و زندان را به خدمت گرفته و اتحادیه‌ها را تعطیل می‌کردند، سازمانگران اعتصاب‌ها را به زندان می‌انداختند، نشریات کارگری، زنان و آزادخواه را تعطیل می‌کردند اما موفق به سرکوب کامل آنها نشدند و این نهادهای و نشریات تا مدتی بعد از کودتا به حیات خود ادامه دادند تا رضاشاه دیکتاتوری خود را مستقر کرد و به فعالیت زنده اجتماعی با سرکوب خشن پایان داد. از طرف دیگر همان ائتلاف با تمام قوا به ساختارها و اهرم‌های قدرت خود در نظام ماقبل مشروطه متوسل شدند. خان‌ها و ایل‌خان‌ها و والیان و حکام روابط و نفوذ قبیله‌ای و محلی را احیا کرده و بعنوان محکم‌ترین پایه اقتدار خود بکار گرفتند. در شهرها حاجی محمدتقی بنگدارها و آسید یعقوب‌ها روابط بازاری و منابر و تکیه‌ها را برای سرکوب جنبش اتحادیه‌ای و جنبش زنان بسیج می‌کردند. نمایندگان دولت انگلیس هم که جنبش نوپا را مدافع استقلال و منافع ملی می‌دیدند با «رجال» هم از این سو، هم از آن سو همکاری می‌کردند. این ائتلاف ارتجاعی با تناقضات درونی خود، با ناتوانی‌های خود، با زد و بندهای خود در جهت منافع خود ویژه سرانجام کشور را در آستانه از هم پاشیدگی قرار داد.

قیام‌های ملی و آخرین تلاش‌ها برای نجات مشروطه

تناقض در حکومت منشاء عمده از هم پاشیدگی امور بود. شکلی که انقلاب مشروطه به دولت تحمیل کرده بود با محتوای حکومت در تناقض بود. دوله‌ها و سلطنه‌ها، آخوندها و ملاکان و رؤسای ایلی با ابزار سابق و به شیوه سابق حکومت می‌کردند. مقامات را از میان منسوبین و معتمدین خود بر می‌گزیدند. بر منوال گذشته حکام محلی را نصب می‌کردند و پست و مقام برایشان ابزار غارت و ثروت اندوزی بود. به این جهت حاضر به حساب پس دادن و استقرار نظام مالیاتی جدید نبودند و از ایجاد قوه نظامی تحت کنترل مردم نیز سربار می‌زدند. زور لازم برای تداوم بخشیدن به این نظام قدرت را از روابط ایلی و نفوذ فتوایی به دست می‌آوردند. وکالت و وزارت در دولت جدید برای آنها همان نقشی را بازی می‌کرد که ارتباط با دربار استبداد در گذشته ـ از معدودی نمایندگان انقلابی در مجلس کاری ساخته نبود. جنبش نوپای طبقاتی و دمکراتیک نیز علی‌رغم ظرفیت بالا و چشم‌انداز روشنش هنوز به زمان نیاز داشت و ساقه نورسیده‌ای بود که در جنگ نابرابر با قدرتی درگیر بود که شاخه‌های سرطانی‌اش را به همه جای جامعه دوانده بود. اکنون قدرت استعمار هم به کمک آن آمده بود. تحولات جهانی ایران را بیش از پیش در مرکز توجه کشورهای خارجی بویژه روسیه و انگلستان قرار داده بود. در فاصله برقرار مشروطه تا وقوع کودتای ۱۲۹۹ عثمانی، روسیه و انگلیس به ایران نیرو اعزام کردند و بخشهایی را به اشغال در آوردند. قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ بین روسیه و انگلیس برای تقسیم ایران بسته شد. متفقین در جنگ اول ایران را اشغال کردند و مردم، تحت اشغال آنها از گرسنگی مردار خوردند و مخارج نیروهای اشغالگر را مستقیم و غیر مستقیم پرداختند. انقلاب در روسیه دست تزارها را از سر ایران کوتاه کرد و شعله امید در دل مردم وجود آورد، اما کار برعکس شد. بر تمرکز انگلیس روی ایران و مداخلات فاجعه بار آن در سیاست کشور به منظور جلوگیری از نفوذ شوروی افزوده شد. انگلستان اهرم‌های قدرت را در همه جا ایجاد می‌کرد. در

جنوب پلیس SPR را مستقر کرد و مخارج آن را بخشاً از طریق حکام محلی از جیب ملت ایران تأمین نمود. در حکومت مرکزی از طریق وکلا و وزرا جای پای خود را محکم می‌کرد، با حکام محلی و خان‌ها جداگانه پیمان می‌بست. این ادامه همان سیاستی بود که انگلستان در آغاز مشروطه در پیش گرفته بود، از یک طرف با دوله‌های مشروطه‌خواه در مرکز ارتباط داشت و از مشروطه آنها حمایت می‌کرد. از طرف دیگر با شیخ خزعلی پیمان می‌بست که «دولت بریتانیایی کبیر متعهد می‌شود که در صورت تجاوز ایران به حقوق، به قلمرو حکومت، یا به املاک موروثی شما، پشتیبانی لازم را بعمل آورد.»^(۴) و از او چون امیر کویت حمایت کند. به این ترتیب انگلستان برای حفظ منافع خود در ایران سیاست دو گانه‌ای را پیش می‌برد و برای خود بین دو سیاست حفظ وحدت و دفاع از مرکزیت و یا تجزیه ایران، قدرت مانور ایجاد می‌کرد. به ویژه که ناتوانی دولت مرکزی و رقابت‌های قبیله‌ای بین حکام محلی و انباشته شدن مطالبات در میان روستائیان و ایلات بر قدرت حکام و قوانین محلی که بر نارضانی‌ها سوار می‌شدند می‌افزود. در حالی که در مناطقی مثل آذربایجان و گیلان که جنبش مشروطه در آنها نفوذ داشت، نه استعمار و نه استبداد نمی‌توانستند جای پای خود را محکم کنند (از جمله تلاش انگلس برای کنار آمدن با میرزا کوچک خان شکست خورد).

بهر حال «رجال» از قماش دیگر بودند و در میان وزراء، وکلا، حکام و آخوندها تعداد قابل ملاحظه‌ای یا «روسوفیل» بودند یا «انگولوفیل». اصطلاح رایجی که گویا نبود چون آنها فقط گرایش به این دولت نداشتند بلکه واقعاً به مثابه کارگزاران و نمایندگان دولتهای خارجی، عمل می‌کردند و اصطلاح مردم «عامل» و «نوکر» در مورد آنها بسیار گویاتر بود.

پس از انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه و پیام دولت جدید مبنی بر چشم‌پوشی از کلیه مطالبات تزاری سیاست انگلیس به طرف تسلط بر همه ایران چربید. قرارداد ۱۹۱۹ و توثق‌الدوله بر این مبنا تنظیم شد. این قرارداد که ایران را رسماً تحت‌الحمایه انگلیس قرار می‌داد و کنترل رسمی تشکیلات نظامی، پلیس، مالی و اقتصادی کشور را به انگلستان می‌سپرد شعله خشم آزادیخواهان را فروزان کرد. روح انقلاب مشروطه آنهم در شرایطی که تلاش ایرانیان برای کسب هویت ملی به نتیجه رسیده بود، با احساسات ضد استعماری و استقلال طلبی بمراتب بیشتری احیا شده بود. اگر روح انقلاب در آغاز مشروطه وکلای کم خون را مجبور به تصویب قانون اساسی کرده بود، اکنون مانع تصویب قرار داد می‌شد.

نفرت از قرارداد تا حدی بود که حتی عوامل مستقیم انگلیس در مجلس جرأت تصویب آن را نداشتند. از این رو بود که جنبش تازه‌های دموکراسی یکپارچه به دفاع از «استقلال میهن» بلند شده بود. در صفحات قبل دیدیم شوراهای کارگری از استقلال دفاع می‌کردند. در جنبش معلمین به امضاکنندگان قرارداد می‌تاختند، جنبش نوپای زنان یک پارچه به دفاع از استقلال ایران برخاسته بود.

زنانی که علیه وام گرفتن از بیگانگان جنگیده بودند، علیه اولتیماتوم روس و انگلیس کفن پوش به مقابل مجلس رفته بودند، برای ایجاد «بانک ملی» ایثار کرده بودند، حالا با قرار داد در افتاده بودند «زبان زنان» خاتم دولت آبادی علیه قرارداد می‌نویسد و توقیب می‌شود. روزنامه‌های دمکرات در تهران و شهرستانها مرتب علیه قرارداد قلم می‌زنند و تعطیل می‌شوند. دولت مردان و انگلستان موفق به تصویب قرارداد نمی‌شوند. صدراعظم و حکام سقوط می‌کنند و دیگرانی جای آنها را می‌گیرند که حتی «خوشنام» ترین آنها با روح مشروطه همانقدر بیگانه بودند که توثق‌الدوله‌های «بدنام».

استعمار منتظر بود و دولت مرکزی بعلت تضاد درونی خود ناتوان از ایجاد ماشین دولتی مدرن و متمرکز. معدود مصوبات مجلس ۲ و ۳ در این رابطه روی دست مانده بود. اصلاح نظام مالیاتی و مالی زیر فشار ملاکین و صاحبان دارایی و حامیان روس و انگلیس متوقف شد و شوتر زیر فشار اولیماطوم ایران را ترک کرد؛ تشکیل «قشون ملی» متمرکز و استخدام ۱۱ افسر سوئدی برای ایجاد ژاندارمری با گرایش اشراف و ملاک حاکم به حفظ دستگاه نظامی زیر فرمان خود دچار اختلال شد. اینها سربازان ایلی و قشون قزاق را که تربیت استبدادی داشتند ترجیح می‌دادند. اختلاف بین ژاندارمری و نیروی قزاق تا زمانی که رضاشاه آن را در نیروی قزاق و ارتش جدید ادغام و به یک نیروی سرکوبگر ضد ملی تبدیل کرد باقی ماند. طرح تأسیس بانک ملی مصوب مجلس اول نیز که مردم آنهمه با شوق و فداکاری از آن حمایت کرده بودند با دخالت استبداد و استعمار بجایی نرسید.

در یک کلام حکومت ملاکین – روحانیت با تضاد درونی خود و استعمار با دخالتها و سیاست‌های دو گانه خود کشور را چنان دچار هرج و مرج کرده بودند که بر متن آن خان و حاکم و مجتهد از یک سو و راهزنان کوچک شهری و قبیله‌ای از سوی دیگر می‌تاختند.

پارلمان‌تاریست‌های مجلس و بیرون مجلس برای مقابله با این هرج و مرج برخی بی‌توجه به نیروهای واقعی که در بیرون مجلس قدرت خود را اعمال می‌کردند، به مذاکرات و ائتلاف پارلمانی دلخوش کرده بودند و برخی کم کم زمره نیاز به یک موسسولینی را سر می‌دادند.

نیروی واقعی مدافع اهداف انقلاب مشروطه همان راه حلی را پیشنهاد می‌کردند که در اوایل

انقلاب «اتحادیه غیبی اسوان» در نامه به مجلس اول نوشته: «کنار بروید، حکومت را به مردم بدهید تا ظالمین را بر کنار کرده، قوای خارجی را کنار زده و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی را آغاز کنیم».

قیام‌های آذربایجان، گیلان، خراسان در متن این اوضاع و در چارچوب راه حل اخیر یعنی احیای مشروطه برپا شدند. آنها راه‌حل انقلابی و دمکراتیک برای احیاء نظم را نشان می‌دادند.

جنبش خیابانی که شکوه و خردورزی آغاز انقلاب مشروطه را به تمامی به نمایش می‌گذاشت در بیانیه قیام اعلام کرد:

«آزادی‌خواهان شهر تبریز، به واسطه تمایلات ارتجاعی که در یک سلسله اقدامات ضد مشروطیت حکومت محلی تجلی می‌نمود و در مرکز ایالت آذربایجان با یک طرز اندیشه بخشی قطعیت گرفته به هیجان آمده و با قصد اعتراض و پروتست شدید و متین قیام نموده‌اند.

آزادی‌خواهان تبریز اعلام می‌کنند که تمامیت پروگرام آنان عبارتست از تحصیل یک اطمینان تام و کامل از این جهت که مأمورین حکومت، رژیم آزادانه مملکت را معترم، و قوانین اساسیه را که چگونگی آن را معین می‌نماید. بطور صادقانه مرعی و مجری دارد. آزادی‌خواهان کیفیت فوق‌العاده باریک وضعیت حاضره را تقدیر کرده مصمم هستند که نظم و آسایش را به هر وسیله که باشد برقرار دارند. در دو کلمه پروگرام آزادی‌خواهان عبارت است از:

برقرار داشتن آسایش عمومی

از قول به فعل در آوردن رژیم مشروطیت^(۴)

خیابانی در سخنرانی‌های خود بطور مداوم از «برقراری حاکمیت دمکراسی در سراسر ایران»، احترام «به رأی آزادانه اهالی ایالات و ولایات» دفاع می‌کرد. او به «حکومت آریستوکرات‌ها» حمله می‌کرد و خواهان پایان دوره فترت و بازگشایی مجلس بود، اما وقتی که مجلس را آشنیانه گرگان و مرکز مجادلات بی‌پایان دید، با آنکه خود به نمایندگی انتخاب شد، ذره‌ای تردید به خود رأی نداد که باید نقطه اتکاء خود را به میان مردمی که انتخابش کرده بودند منتقل کند. او مصوبه قانون اساسی مبنی بر تأسیس انجمن‌های ایالتی و ولایتی را مجوز قانونی اقدام خود خواند و خواهان اجرای قانون در سراسر کشور شد. او روح تجدد خواهی مشروطه را به نمایش گذاشت و قیام آذربایجان را قیام تجدد خواند و نام روزنامه و گارد شهر را نیز تجدد گذاشت. راه حلی را که آزادیخواهان تبریز برای برقراری نظم در کشور پیشنهاد می‌کردند طی ۶ ماهه قیام در خود آذربایجان با اتکاء به قوای مردم و «ژاندارمری» تحت کنترل مردم به نمایش گذاردند.

خیابانی روح ضد استعماری و ضد استبدادی انقلاب مشروطه را با وفاداری و شور فراوان به نمایش گذارد: «ای آزادیخواهان که عهد میثاق بسته‌اید یا ایران را آزاد کنید یا بمیرید. بیائید قول شرف خود را تکرار کنید که ایران را به آزادی واقعی نایل خواهید ساخت.»

او با قرارداد ۱۹۱۹ و توثق‌الدوله بطور جدی به مقابله برخاست. بر خلاف آنچه دشمنان و برخی هواخواهان خیابانی به او نسبت داده‌اند او یک ناسیونالیست تنگ نظر قومی نبود. ایده‌های او در مکتب «اجتماعیون – عامیون» پرورده شده بود از این رو می‌گفت «امروز روزی است که مسلک بر هر چیز حتی قومیت و ملیت پیروز آمده است». او که سخنران زبردستی بود شور مردم را برمی‌انگیخت که مبارزه ملی را به وسیله‌ای برای بدست آوردن آزادی تبدیل کند: «ای شهیدان ره حریت راحت بخواید و افتخار کنید که مرید و با مرگ مقدس خود ایرانیان را که هر روز می‌مردن آزاد کردید.»

با اینکه در قیام‌های آذربایجان و گیلان مرتباً خاطره باز پس گرفتن تهران از محمدعلی شاه توسط ارتش ایالات زنده می‌شد. اما خیابانی خردمند میدانست شرایط تغییر کرده است و خیال حرکت به تهران نداشت: «تهران به ما واقعی نمی‌نهد. بسیار خوب ما هم در حال اعتراض می‌مانیم و برای نجات ایران از دست محافظه کاران قوه‌ها تشکیل خواهیم داد.»

و دور اندیشانه پیام می‌داد:

«ای دموکراسی جوان ایران بیدار باش که عنقریب داخل یک مبارزه حیاتی خواهی شد». اگر خیابانی و قیامش غرور انقلابی آغاز انقلاب مشروطیت وقتی که مردم با سر پر شور برای احراز هویت و حقانیت بپاخاسته بودند را به نمایش می‌گذارد، پسیان نماینده مظلومیت این انقلاب است، وقتی که اتحاد ارتجاعی استعمار و استبداد آن را به مسلخ می‌برد. خیابانی سخنرانی برجسته و سازمانگر بود که با آتشبار تبلیغاتی خود مردم را برای انقلاب بسیج کرده بود، پسیان روز صدور فرمان مشروطیت در ۱۵ سالگی وارد مدرسه‌ی نظام شد که به «وطن» مشروطه خدمت کند. خیابانی می‌دانست که مردم به حکومت نرسیده‌اند، پسیان که در آغاز جوانی، با حکومت دفاع ملی در غرب علیه اشغال جنگیده بود به تأسیسات تازه بنیاد شده توسط مجلس دل بسته بود و می‌خواست با همت مردم شریفی چون خودش روح مشروطه را در آنها بدمد. او سرباز بود و در پی اصلاحات در قشون در تشکیلات وزارت جنگ وارد شد

و امیدش آن بود که ژاندارمری تحت کنترل مردم را بسازد، اما از همان آغاز دید «رؤسا از دادن حساب پول‌هایی که می‌گرفتند، خودداری می‌کردند و بیچاره مستر شوستر آمریکایی... از آدم حساب می‌خواست و حساب دادن کار عاقلانه‌ای نبود، حساب داده نشد و اساس قشون جدید تشکیل بر هم خورد. گویا مقصود واقعی هم همین بود. زیرا جز این ترتیب مقصود کاملاً به عمل نمی‌آمد و ترتیب خودمانی از هر حیث رجحان داشت»^(۴)». یعنی او به عیان می‌دید مشروطه مشکل حکومت بود و مضمون آن یعنی خانگانی و استبداد منافع والیان و حاکمان را بهتر تأمین می‌کرد، او می‌خواست تشکیلات نظامی تابع نهادهای مدنی باشد، از این رو وقتی او را بطور غیر منتظره به ریاست ژاندارمری خراسان منصوب کردند علیرغم میلش قبول کرد (برای اینکه بفهمانم در مقابل احکام مطیع هستم)، اما به زودی خود می‌فهمد «که مقصود از اعزام من به خراسان اصلاح ژاندارمری نبوده است و کسی در خراسان طالب انتظام حقیقی امور نمی‌باشد بلکه این بود که در دست پنجه‌قادی اسیر مانده باشیم.» از آنجا که سابقه رشادتهایش در کمیته مقاومت را شنیده بودند و حکومت به ظاهر مشروطه تحمل افسر شریف و وفادار به انقلاب را نداشت او را به خراسان فرستادند تا تحت کنترل قوام السلطنه باشد. او می‌خواست ژاندارمری را اصلاح کند اما بر سربازان گرسنه‌ای روپرو شد که «حقوق معوقه» آنها که «همه ماهه پرداخت شده بود» توسط والیان بالا کشیده شده بود، در گمان او «وطن‌پرستی» عبارت بود از خدمت به مردم ایران به این نوع وطن‌پرستی چنان افتخار می‌کرد که در آغاز وصیت‌نامه‌اش نوشت «من مهاجر هستم، یعنی اجداد من پس از جنگ ۱۲۴۳ هـ. ق و مجزا شدن قفقاز از ایران زیر بار رعیتی خارج نرفتند و از همه چیز خودشان منفرظ کردند و خود را به آغوش وطن آباء و اجداد انداختند، اما می‌بینید که در کشور مشروطه ایران رجال همه ضد ایرانی‌اند و یگانه صاحب منصب با شرافت و ایراندوست یعنی آقای ژنرال یا لمارسون فقیه که نام با شرفش در قلب هر سرباز صمیمی ایران مادام الحیات نقش ثابتی خواهد بود» «همانجا» در میان آنها همتای ندارد. کلنل سرانجام با آزادیخواهان متحد شده و حکومت محلی را در خراسان بدست می‌گیرد.

قیام جنگل نیز به رهبری میرزای کوچک‌خانی است که مجاهد مشروطه بود. و با ارتش پیرم در آزادی تهران از کودتای محمدعلی شاه همکاری کرده بود. او نیز در تهران دید که بین مشروطه «رجال» با مشروطه عوام فاصله از زمین تا آسمان است. جنگلی‌ها با حکومت فاسد، با قوای اشغالگر در جنگ اول، و بعد با قرارداد ۱۹۱۹ در افتادند. چریکهای جنگل سوگند خوردند که تا ایران را آزاد نکنند ریش خود را نتراشند.

هر سه قیام برای دموکراسی، و علیه استعمار برپا شد و هر سه توسط حکومت طبقات ممتاز و بوسیله قوای نظامی سنتی آنها یعنی قزاق‌ها و ارتش ایلی سرکوب شدند. قیام‌ها و شکست آنها نشان داد مردم ایران با همان دشمنانی روبرو هستند که از آغاز عمله آنها برخاسته بودند: حکومت طبقات ممتاز و استعمار. ولی همانطور که مشروطه علیرغم شکستش فاقد دستاورد نبود و حق مردم را به‌مثابه یک ملت در برابر حکومت قرار داد، تلاش مردم در این سه قیام نیز بی‌نتیجه نبود.

این سه قیام بعد جدیدی به مفهوم دموکراسی در ایران دادند. قانون «انجمن‌های ایالاتی و ولایتی» که در مجلس اول تصویب شده بود با این قیام‌ها مفهوم عمیق خود را به نمایش گذارد. سال‌های نخست انقلاب مردم انزلی در عرضحال خود که قبلاً به آن اشاره شد در خواست کرده بودند که «مدخل انزلی را صرف نواقض انزلی نمائیم» و در همه جای ایران انجمن‌های ایالتی در مقابل حکومتهای محلی انتصابی قرار گرفته بودند. ولی این مسأله تحت‌الشعاع مبارزات مشروطه‌خواهان برای ایجاد حکومت ملی متمرکز و جامعه شهروندی قرار گرفته بود، در این قیام‌ها بود که عملاً نشان داده شد که حکومت ملی در ایران فقط وقتی برقرار می‌شود که مردم ایالات بتوانند بر خود حکومت کنند و برقراری حکومت ملی در ایران منوط است به عدم تمرکز دموکراتیک و خود حکومتی مردم. به عبارت دیگر عدم تمرکز دموکراتیک پایه وحدت یک ملت مدنی است. این امر در ایالات غیر همزبان خواه ناخواه مسأله زبان را مطرح می‌کند. اگر چه ارجحاع به انقلاب مشروطه فرصت تجلی این مسأله را ندارد و مسأله ملی در شکل دموکراتیک خود سالها بعد و پس از سقوط رضا شاه خود را نمایان کرد.

اما همین حد از پیشروی و خطر توزیع دموکراتیک قدرت بلافاصله مرتجعین را به واکنش واداشت. آنها که سالها به شیوه خانگانی حکومت کرده بودند حالا طرفدار تمرکز شده بودند. در حالی که شرایط هنوز برای بروز مسأله ملی در ایالات پخته نبود آنها پیشدستی کرده و قیام‌ها را در کنار هرج و مرج ناشی از حکومت خانگانی خود و دخالتهای استعمار قرار داده و بیپناه دفاع از وحدت ملی ایران آنها را سرکوب کردند.

پانویشت‌ها:

۱- حسن ارسنجانی، آنا‌رشیسم در ایران دنیا ۱۷۰ تیر ۱۳۴۴. به نقل از میرواند آبراهیمیان: ایران بین دو انقلاب. نشر

نی. ۱۳۷۷. ص ۱۱۷.

۲- احمد کسروی با چنین دیدی از توده‌ها در رابطه با قتل فجیع خیابانی نوشت: «می‌پايد او را كشته آن نمايش‌های رياكارانه مردم و آن كف زرها و «زنده باد» گفتارهای دروغی دانست. يك پستي فراموش نشدنی كه در داستان خیابانی از این دسته مردم نمایان گرديد آن بود كه چنان در پای گنجهای خیابانی كف زده بودند در گرداگرد جنازه او نیز كف ززدن و كوفتاری بسیار از خود نشان دادند.» تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷، چاپ نهم، جلد دوم، ص ۸۹۳.

۳- براساس این نوع تحلیل، طبقات به نحوی خصلت‌بندی می‌شوند که نیازهای دستگاه تحلیل را برآورند. طبقات «ذاتا» انقلابی هر دوره از طبقات منزلت و «اشرا» مادون طبقه جدا نمی‌شوند و توضیح لازم فراهم می‌آید تا باور کنیم يك قانون اهتین موضوع سیاسی توده‌ها را تعیین و آن را بین نیروهای مترجع و انقلابی تقسیم می‌کند. اما حقیقت این است که تحلیل طبقاتی بدان معنا نیست که طبقات در حوزه‌های جدا‌رندنی شده با مواضع سیاسی معین و ثابت در برابر هم با کنار هم قرار می‌گیرند و جنگ خیر و شر، حق و باطل را پیش می‌برند. تحلیل طبقاتی ناظر بر این حقیقت است که درگیری طبقات با هم نیرویی ایجاد می‌کند که در يك قوس بلند تاریخی از میان انبوه درهم فشرده پدیده‌های متنوعی که در تعامل با یکدیگرند راه خود را باز کرده و تحرک ایجاد می‌کند، به ویژه در دوره‌های انقلابی که سیاست تودهای می‌شود طبقات با تحرک فوق‌العاده به صحنه پیکار وارد شده، به انتالافهای موافق یا مخالف منافع خود دست می‌زنند. برغم با علیرغم منافع خود موضوع اتخاذ می‌کنند و سرنوشت انقلاب را به این ترتیب برله یا علیه خود رقم می‌زنند. به ویژه در رابطه با طبقات محروم وقتی که سازمان یافته نباشند و چشم به «رهبر» داشته باشند، موضع سیاسی آنها را عمدتاً عوامل اتفاقی تعیین می‌کند نه «قانونمندی‌های اهتین».

۴- آبراهیمیان، منبع ۱ ص ۱۵.

۵- پیشرفت جامعه شهری در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در فصل‌نامه گفتگو شماره ۳۲ ص ۷۴.

۶- آبراهیمیان ص ۴۶-۴۵.

۷- آبراهیمیان ۱۲- ص ۱۵۳ و ۱۵۲.

۸- مسعود بهنود. کشته‌گان بر سر قدرت. نشر علم، ۱۳۷۸، ص ۱۶۷.

۹- دو مبارز جنبش مشروطه. رحیم رئیس نیا و عبدالحسین ناهید ص ۵-۸ به نقل از «جنبش‌های انقلابی ایران» احمد رنایی. چاپ بازتاب. ۱۳۶۶، ص ۱۵۹.

۱۰- هما ناظمی. کتاب جمعه شماره ۳۰ - سال ۵۸ به نقل از زنان ایران در جنبش مشروطه عبدالحسین ناهید. انتشارات نوید، آلمان غربی ۱۳۶۸ ص ۱۱۵.

۱۱- فریدون آدمیت. فکر دمواسی در نهضت مشروطیت ایران، انتشارات پیام، چاپ اول ۱۳۵۴، ص ۲۶.

۱۲- همانجا ص ۷۸، ۷۹

۱۳- شرق یک‌خیز بلند، نخستین اتحادیه‌های کارگری در ایران ۱۳۲۰ - ۱۲۸۵، جلیل محمودی، ناصر سعیدی، نشر نقطه، ص ۹۷.

۱۴- این اصطلاحی است که شهرآنوب امیرشاهی ای بار بکار برده است رنایی: منبع ۹ و جنبش‌های انقلابی - ص ۱۷۶.

۱۵- همانجا، ص ۱۹۹.

۱۶- گذشته چراغ راه آینده است. ۱۳۵۷ ص ۳۰۳.

۱۷- آن لجتون در مقاومت شکننده. تاریخ تحولات اجتماعی ایران، جان فوران. مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ترجمه احمد تدین چاپ دوم ص ۲۹۱.

۱۸- نامه به براون - همان ص ۲۹۲.

۱۹- براون. انقلاب ایران، ترجمه احمد یژه ص ۱۹۹، به نقل از آبراهیمیان منبع ۱- ص ۱۲۱.

۲۰- ناظم الاسلام کرمانی. تاریخ‌ بیداری ایرانیان، جلد اول ص ۱۲۴- به نقل از منبع ۱- ص ۱۰۵.

۲۱- هما ناظمی. کتاب جمعه، شماره ۳۰ به نقل از منبع ۱۰ ص ۱۲۱.

۲۲- فربدون آدمیت. هماناظمی. افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوره قاجار به نقل از منبع ۱۰ ص ۲۳.

۲۳- خاطرات سیاسی رجال ایران از مشروطیت تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲- علی جانزاده، خاطرات مستشار السلطنه ص ۷۰۰.

۲۴- عبدالحسین ناهید. ۱۵۲- ص ۶۷.

۲۵- فریدون آدمیت ۲۰- ۱۱، ص ۴۵.

۲۶- آبراهیمیان، م ۱۰، ص ۱۳۰.

۲۷- همان ۱۲۲.

۲۸- آدمیت، م ۱۱ - ص ۴۶.

۲۹- همان، ص ۴۴.

۳۰- جان فوران، م ۱۷ - ص ۸۶، ۸۵.

۳۱- باقر مؤمنی. دین و دولت در عصر مشروطیت. نشر باران. سال ۱۳۷۲ ص ۲۴۴، ۲۳۵. در این مقاله اصطلاح روحانیت به اشاره به دستگاه عالیه روحانیت است که در مجموع دستگاه ایدئولوژیک و اجتماعی مذهب را زیر کنترل می‌گرفت. در عین حال لازم به تذکر است که نقش مذهب و روحانیون در مفهوم عام کلمه در انقلاب مشروطه را نمی‌توان به نقش دستگاه عالیه روحانیت تقلیل داد. در واقع در دولت دوم فقط يك تحلیل نیست بلکه به این واقعیت اشاره دارد که روحانیون عالی مقام بر يك سیستم عمومی حکم می‌راندند و مدرم در دوران مشروطه خارج از این سیستم نمی‌زیستند و بدون شرکت، فعالیت و حتی رهبری شاخها و بخش‌های قابل توجهی از روحانیون بخش میانی و پائینی وضع انقلاب مشروطه در آن زمان قابل تصور نبود.

۳۲- عبارات نقل شده در مورد جنبش دهقانی از منبع ۱۱ فصل ۵.

۳۳- جلیل محمودی، ناصر سعیدی، م ۱۴، ص ۱۳۲.

۳۴- همانجا ص ۱۳۲.

۳۵- همانجا ص ۱۴۲.

۳۶- همانجا ص ۱۷۱.

۳۷- همانجا ص ۱۵۳.

۳۸- مجتبی مقصودی، تحولاتی قومی در ایران. مؤسسه مطالعات ملی، چاپ اول، ۲۵۵.

۳۹- همانجا ص ۲۴۷.

۴۰- خاطرات کلنل محمد تقی خان پسیان در: علی جانزاده، م ۳۳، ص ۲۹۵-۲۲۷.

اجازه دهید‌ا «مسأله‌ی ملی» شروع کنیم، به چه چیز می‌گویند «مسأله‌ی ملی»؟ اگر مطابق تعریف شما در ایران «مسأله ملی» وجود دارد، چه اشکالی به خودش گرفته است؟

«مسأله‌ی ملی» در کلنی‌ترین نگاه می‌تواند محرومیت یک ملت از حق تعیین سرنوشت تعریف شود.